

«سرمایه قدرت شخصی نیست؛ بلکه قدرت اجتماعی است. بنابراین اگر سرمایه به تملک جمعی تمام اعضای جامعه درآید، این ملکیت شخصی نیست که به تملک اجتماعی در می آید. فقط خصلت اجتماعی مالکیت تغییر می کند یعنی مالکیت خصلت طبقاتی خود را از دست می دهد.»

مانیفست کمونیست

## د افغانستان د سولې خبرې اترې، د نويو جبهو پرانيستلو لپاره دى



صفحه ۳

### سخن نخست

## ناسیونالیسم و مجادله بر سر هویت‌های قومی-تباری

«طرح درست صورت مسأله»

مردم افغانستان، در این جغرافیای سیاسی، همانند هموعان دیگر شان در سایر کشورهای جهان در یک همزیستی تاریخی-طبیعی زیست و زندگی می‌کنند؛ قبل از آن که به هزاره، پشتون، تاجیک، ازبیک و هویت‌های گوناگون دیگر منتسب شوند انسان هستند؛ آن گونه که ناسیونالیسم با تعصب پراکنی انسان‌ها را بر مبنای قوم، زبان و مذهب در برابر هم قرار میدهد، و تعدادی آگاهانه و از سر منافع و بخش دیگری غیرآگاهانه و خلاف منافع و مصالح خود بر طبل قوم‌گرایی و تعلقات اتنیکی و تباری می‌کوبند. مردم افغانستان، به ویژه اکثریت عظیم فرودستان و کارگران قوم پرست و تبارگرا نیستند؛ قوم‌گرایی فی‌نفسه از دل هیچ شهروندی بیرون نمی‌زند؛ قوم‌گرایی و ملیت‌گرایی در همه‌ی جوامع بشری از جمله در افغانستان، در فرایند تاریخ به وسیله‌ی ناسیونالیسم با تفرقه افگنی، زدن، بستن، محروم ساختن، کشتار و جنایات بر مردم تحمیل شده و دارد هر روزه به پیمان‌ه وسیعی از سوی ساختارهای فاشیستی در قدرت و بیرون از قدرت تبلیغ و تعمیل می‌شود. مردم تشنه‌ی مدنیت، رفاه، برابری و رهایی از اشکال ستم اجتماعی است. در هیچ منطقه و محله‌ی افغانستان بین شهروندان کشمکش‌های قومی-تباری به گونه و در حدی نیست که به آسانی قابل حل نبوده و راه برون رفت نداشته باشد، اما این ناسیونالیسم است که با خلق آگاهی وارونه انسان‌ها را با انتساب به زبان، قوم، محل، مذهب و... تکه و پارچه ساخته در برابر هم قرار می‌دهد. تفاوت‌های فرهنگی را به تخاصم و جنایات هولناک و فیجع مبدل ساخته، راه‌های درمان و زندگی مسالمت‌آمیز شهروندان را تاریک و خونین نشان می‌دهد.

مشکل اساسی مردم فقر، نابرابری، بی‌حقوقی نامنی و گرسنگی است؛ ناسیونالیسم که در پهلوی دموکراسی و فرمیسم یکی از رکن‌های اساسی نظام و مناسبات سرمایه‌داری است؛ می‌خواهد این تمایزها و تفاوت‌های فرهنگی مردم را سیاسی ساخته و آن‌ها را به عنوان منشا نابرابری‌های اقتصادی-ساختاری سیستم حاکم نشان دهد. تعلق قومی، سمتی و ملیتی بر بنیاد برتری یک انسان بر انسان دیگر، سخت عقب مانده و مخلوق کارکرد ناسیونالیسم است، فرقی نمی‌کند که ناسیونالیسم فزادست باشد یا هم ناسیونالیسم فرودست. البته این بحث را نباید از این منظر فهم و درک کرد که «زبان، قوم و مجموع مشخصات مردمی که در یک جغرافیای سیاسی زیست می‌کنند، قابل تعریف نیستند.» منظور ابتدا این نیست، بل هدف ما «طرح درست صورت مسأله» است. به همین دلیل است که ما «انتخاب بد از بدتر» را انجام نمی‌دهیم. این گزینش، یعنی، پذیرفتن و زیر بار رفتن روایت ناسیونالیستی و رواج گسترده‌ی آن در میان روشنفکران، فعالان و کنشگران چپ از سر پاسیفیسم و بی‌افتی جنبش‌های اجتماعی ترقی‌خواه و چپ است؛ و در هر حالتی و با هر توجیهی در عمل افتادن در تله‌ی

صفحه ۲

## آزادی بیان و محدودیت‌های آن در نظام سرمایه‌داری

و مالکیت خصوصی بر وسایل تولید منجر به محدودیت‌های در فرا روی آزادی بیان می‌گردد. مثلاً نقش دولت و نهاد‌های بزرگ اقتصادی که از قدرت اقتصادی و سازمان یافته برخوردار هستند، در مقابل توده‌های غیر سازمان یافته و در موقعیت پایین در نظام تولید، با سهم ناچیز در نعمات مادی امکان بیان موثر و مشارکت تأثیر گذار را از عموم مردم می‌گیرد.

های اخلاقی که عرف، رسوم و باورهای سنتی حاکم در جامعه باعث محدودیت آزادی بیان می‌شوند. من درین نوشته، محور بحث را بیشتر بالای غیر موثر بودن حق آزادی بیان در موجودیت مالکیت خصوصی بر وسایل تولید تمرکز می‌دهم، که به باور جامعه شناسان رادیکال یعنی تفاوت‌های اقتصادی در جامعه آزادی‌های برابر سیاسی را زیر سوال می‌برد. بالاخره هژمونی اقتصادی

در نظام‌های طبقاتی علیرغم اینکه دولت نماینده همه‌آحاد جامعه معرفی می‌شود اما در حقیقت دولت چیزی نیست جز وسیله‌ای سرکوب توده‌های مردم و حافظ منافع طبقه حاکم در جامعه. در نظام‌های مدرن سرمایه‌داری خصوصاً در کشور‌های وابسته به سرمایه جهانی مثل افغانستان، آزادی بیان با دو نوع موانع و محدودیت‌ها روبرو است. محدودیت‌های حقوقی که از طرف دولت‌ها و نظام‌ها گذاشته می‌شوند. دوم، محدودیت

صفحه ۲

### ناکامی برنامه‌های بازتوانی زنان در افغانستان



صفحه ۶

### بحران‌ها و تضادهای سرمایه‌داری



صفحه ۴

### کودکان و زنان قربانیان جنگ و جامعه طبقاتی



صفحه ۸



# آزادی بیان و محدودیت‌های آن در نظام سرمایه‌داری

کمال صالح

اتحادیه آزادی‌های مدنی امریکا طی بیانیه‌ای اظهار داشت: «هر گونه پیگرد قانونی آسانز به دلیل انتشار اسناد در ویکی لیکس بی سابقه و غیر قانونی است و به رویه‌ای برای تحت پیگرد قرار دادن سایر سازمان‌های خبری مبدل خواهد شد؛ چرا که در یافت اسناد محرمانه از یک منبع و سپس انتشار آن، کاری است که بسیاری از رسانه‌های خبری به انجام آن مبادرت می‌ورزند.» (گاردین)

پرسش اساسی این است که دولت‌ها چرا مانع آزادی بیان می‌شوند؟ چون در موجودیت مالکیت خصوصی بر ابزار تولید در جامعه دولت‌ها مدافع منافع طبقه خاص یا همان طبقه حاکم در جامعه اند، نه نماینده همه طبقات. دولت‌ها با تبنی به طبقه حاکمه و سرمایه‌داران همواره در تلاش مهندسی افکار عمومی به نفع ایدئولوژی حاکم و منفعل نگهداشتن توده‌های مردم در مقابل طبقه حاکم اند. و برای انجام این وظیفه از ابزارهای مختلف تبلیغاتی استفاده می‌کنند.

نوام چامسکی در مقاله‌ای تحت عنوان «کنترل و سائل‌ار تباط جمعی» می‌نویسد: روابط عمومی صنعت عظیمی در دولت امریکا است. پول صرف شده از طرف آن در حال حاضر بالغ بر میلیارد دالر در سال می‌شود، و در تمامی این مدت تنها هدفش کنترل اذهان عمومی بوده است... مدیر عامل شرکت و نظافتچی منافع مشترکی دارند. همه می‌توانند دست به دست هم داده و با یکدیگر و برای امریکانیسم و هارمونی کامل کارکنند. چامسکی می‌افزاید: «کسانیکه که در بخش روابط عمومی کار می‌کنند، در آنجا برای تفنن کار جمع نشده‌اند. آنها به سختی مشغول کار هستند، تا ارزشهای «درست» را قالب بزنند. در حقیقت آنها برداشت مشخص ازین که یک دموکراسی چه باید باشد دارند: سیستمی که در آن بخش متخصص در راستای خدمت به اربابان یعنی آن دسته که مالکین جامعه می‌باشند، تعلیم یافته است. باقی افراد جامعه باید از هر گونه امکان متشکل شدن دور نگهداشته شوند، چرا که تشکل به معنای درد سر است.» به این اساس دولت نهاد بی طرف و عمومی نبوده، بلکه درست وسیله سرکوب و منفعل نگهداشتن توده‌های مردم است. و مطبوعات را برای مهندسی افکار عامه در کنترل خود دارد تا افکار عامه را به نفع مالکین ابزار تولید و طبقه حاکم مهندسی کند.

چیزیکه در ظاهر خوش آیند به نظر می‌رسد قوانین اساسی نظام‌های مدرن ادامه در صفحه ۷

خواستار کنار رفتن قیودات بر آزادی بیان و تامین حقوق بشر و آزادی‌های سیاسی بودند. با ظهور دولت‌های مدرن آزادی بیان مثل سایر حقوق سیاسی به رسمیت شناخته شد، ولی در موجودیت مالکیت خصوصی و قانون بازار از یک طرف سرمایه و ثروت در دست شرکت‌های بزرگ متراکم شد و از طرف دیگر، طبقات محروم و کارگران را بار آورد. در نتیجه استفاده موثر از آزادی بیان توسط طبقات پایین جامعه و مشارکت آن در امور سیاسی را محدود ساخت.

دولت‌های مدرن یا نظام‌های دموکراسی از طریق پروسه انتخابات و با رای اکثریت مردم به قدرت می‌رسند. و بنابر تعریف عام دموکراسی، یعنی حکومت مردم، توسط مردم و برای مردم. به اساس این تعریف دولت خصوصاً بخش اجرای اش که حکومت می‌نامیم، نهاد عمومی برای تامین زندگی و دفاع از حقوق تمامی شهروندان قلمداد می‌شود. اما منتقدین دولت‌های دموکراسی به این باور هستند که در دموکراسی چون نابرابری‌های اقتصادی قانونی است و این نابرابری‌ها دولت را هم بی طرف نه؛ بلکه ابزاری در دست شرکت‌های بزرگ و سرمایه‌داران می‌سازد. بنابر همین نقد است که به کارکرد دولت‌های مدرن به دیده شک نگریسته می‌شود و دولت مدافع منافع سرمایه‌داران و زور مندان تلقی می‌گردد.

اگرچه سانسور در دولت‌های جمهوری به شکل نظام‌های توتالیتر و مستبد گذشته وجود ندارد، ولی هنوز دولت‌ها به بهانه‌های مختلف چون امنیت ملی، حمایت از اسرار دولتی، حمایت از حریم خصوصی، حمایت از آبرو و اعتبار شخص و برای جلوگیری از تبلیغات گمراه‌کننده مداخلات خود را به کار رسانه‌ها توجیه می‌نمایند و باعث محدودیت در کارهای شان می‌گردند.

دکتر باقر انصاری پژوهشگر رسانه‌ها می‌گوید: «بسیاری از نقض‌های شدید حقوق بشر و آزادی‌های بنیادی از سوی حکومت‌ها به عنوان امور ضروری جهت حمایت از امنیت ملی توجیه می‌شوند.» (دکتر باقر انصاری، حقوق رسانه‌ها، ص ۱۸۲)

مثال زنده و آشکار مداخله دولت‌ها در محدود ساختن آزادی بیان، سایت افشاء گر «ویکی لیکس» است که توسط جولیان آسانز مدیریت می‌شود و به اتهام نشر اطلاعات محرمانه‌ای دولتی توسط امریکا تحت پیگرد قرار دارد.

در نظام‌های طبقاتی علیرغم اینکه دولت نماینده همه آحاد جامعه معرفی می‌شود اما در حقیقت دولت چیزی نیست جز وسیله‌ای سرکوب توده‌های مردم و حافظ منافع طبقه حاکم در جامعه. در نظام‌های مدرن سرمایه‌داری خصوصاً در کشورهای وابسته به سرمایه جهانی مثل افغانستان، آزادی بیان با دو نوع موانع و محدودیت‌ها روبرو است. محدودیت‌های حقوقی که از طرف دولت‌ها و نظام‌ها گذاشته می‌شوند. دوم، محدودیت‌های اخلاقی که عرف، رسوم و باورهای سنتی حاکم در جامعه باعث محدودیت آزادی بیان می‌شوند. من درین نوشته، محور بحث را بیشتر بالای غیر موثر بودن حق آزادی بیان در موجودیت مالکیت خصوصی بر وسایل تولید تمرکز می‌دهم، که به باور جامعه‌شناسان رادیکال یعنی تفاوت‌های اقتصادی در جامعه آزادی‌های برابر سیاسی را زیر سوال می‌برد. بالاخره هژمونی اقتصادی و مالکیت خصوصی بر وسایل تولید منجر به محدودیت‌های در فرا روی آزادی بیان می‌گردد. مثلاً نقش دولت و نهاد‌های بزرگ اقتصادی که از قدرت اقتصادی و سازمان یافته برخوردار هستند، در مقابل توده‌های غیر سازمان یافته و در موقعیت پایین در نظام تولید، با سهم ناچیز در نعمات مادی امکان بیان موثر و مشارکت تأثیر گذار را از عموم مردم می‌گیرد.

منظورم درین نوشته از دولت، یعنی دولت‌های مدرن بعد از انقلاب فرانسه هستند. اگرچه این دولت‌ها همه یکسان نیستند. ولی به صورت عموم اکثریت دولت‌های امروزی چه غربی و چه شرقی (به استثنای چند دولت انگشت شمار در جهان) نوع خود را جمهوری تلقی می‌کنند. باید اذعان نمود حق آزادی بیان اگرچه هنوز بیان موثر برای توده‌های مردم در موجودیت انحصار و مالکیت خصوصی بر ابزار تولید به شکل آرمانی میسر نیست؛ ولی این دست آورد بزرگ تاریخی محصول دولت‌های جمهوری و مدرن است. و پیش از ظهور دولت‌های جمهوری یا مدرن، آزادی بیان در دوره‌های شاهی مطلقه و دولت‌های مذهبی و قرون وسطای، موضوعیت و موجودیت نداشت، و خلاف میل شاه، امیر و پاپ حرف زدن در جامعه ممنوع و کسی که تخلف می‌نمود محکوم به نیستی یا زندان بود.

دولت‌های مدرن در قرن ۱۷ و ۱۸ به جود آمدند و تشنه استفاده از دستاورهای علمی و تکنیکی بشر و ضد استبداد پادشاهان مطلق العنان بوده و

ارتجاع است. ناسیونالیسم و ملت اساساً موضوعی ذهنی و سیاسی است که در ابعاد گوناگون شکاف‌های قومی-زبانی میان مردم را عمق بخشیده و در کل ایدئولوژی بورژوازی، در جهت تفرقه افکنی میان انسان‌ها است و به نفع حاکمیت سرمایه‌داری خدمت می‌کند.

در افغانستان مساله به گونه‌ای است که جمعی، چه در قدرت سیاسی و چه بیرون از آن طرفدار ناسیونالیسم عظمت طلب اند، و به زعم خود از افغانستان یک پارچه، دارای تفوق داخلی و «استقلال» خارجی دفاع می‌کنند، و این راه را ادامه‌ی راه شاه امان الله دانسته، هویت انسان‌های این جغرافیای سیاسی را «افغان» می‌دانند.

جناح دیگر بر منبای کثرت قومی-زبانی در جامعه، هویت‌های قومی و زبانی اقوام ساکن در افغانستان را منبای هویت مردم می‌دانند. سوای اینکه این دیدگاه‌ها از سوی کدام جناح‌های قدرت و خارج از قدرت مطرح می‌گردند، و چقدر خودآگاه و ناشی از خلق آگاهی‌پازگونه از سوی سیستم حاکم و حامیان بین‌المللی شان است، برآیند و پیامدش در دل پیشرفته‌ترین کشورهای جهان، حتا در قلب اروپا و آسیا، چیزی دیگری به جز نسل‌کشی، جنایت و قتل‌های وحشیانه نبوده است؛ (یوگوسلاوی، میانمار، رونداف، افغانستان، پاکستان، عراق و...) نمونه‌های متأخر آن است. کشمکش‌های قومی-زبانی را از هر سری که مورد واریسی قرار دهید، به گونه‌ای در خدمت سوری گرفتن از مردم جهت دریافت سهم بیشتر در قدرت از سوی ناسیونالیست‌ها و منحصرأ برای خودشان است. این اسفبار و هولناک است که امروزه بر منبای همین تقسیم‌بندی‌ها انسان از وقوع قتل و جنایت در فلان منطقه و محله‌ای که غیر و «دشمن» پنداشته می‌شود، شادمان می‌گردد، و برعکس از وقوع یک چنین جنایت و قتلی در ناحیه و ولایت دیگری، که «خودی» خوانده می‌شود، شیون و ناله می‌کنند.

این وضعیت و جولان تبارگرایان و ناسیونالیست‌ها بیش از پیش مردم را از مبارزه جدی علیه فقر، بی‌حقوقی، گرسنگی، بیکاری و مجموع مظالم اجتماعی که داده و زاده‌ی نظام سرمایه‌داری است منحرف و دور می‌سازد. در این نیم قرن جنگ و به خصوص در این دو دهه‌ی اخیر حتا برای نسل جوان و نوجوان مشخص شده است که ناسیونالیست‌ها هر کدام در حد و محدوده‌ی خود، که بیشتر از دیگران بر خاک، خون، قوم، زبان و... میان مردم سوگند خورده و خود را متعهد به رعایت «منافع» آن گروه دانسته بیشتر از دیگران به همان جمع، قوم، زبان و قلمرو جنایت و ظلم روا داشته است؛ و از روزی که ناسیونالیست‌های قومی-تباری و عظمت طلب پا بر رکاب توسن مراد قدرت سیاسی زده و بخشی از سیستم حاکم شده‌اند، همه‌ی آنچه که در مورد تأمین عدالت و بهروزی و سعادت مردم منتسب به قوم، تبار و قبیله‌های شان می‌گفتند و می‌لایفند برای شان به مفت هم ارزش نداشته است؛ چون ناسیونالیسم ایدئولوژی و بخشی جداناپذیر سرمایه‌داری بوده و فقط در خدمت سیستم طبقاتی حاکم است.

بنابراین مؤتلف و همراه شدن با هر کدام از این جنبش‌های سیاسی نه تنها که در جهت مبارزه برای رفع ستم و تبعیض قومی-زبانی نیست، بل بیش از پیش در جهت قوام و استمرار آن در وجوه و اشکال پیچیده‌تر آن است؛ اساساً نوعی «تسلیم شدن به واقعیت‌های تلخی است، که در جهان واقعی بر خلاف ایده‌آلهای جهان شمول انسان هاست.»

بر این اساس باید در تمام عرصه‌ها فراخوان مبارزه علیه هر نوع ناسیونالیسم داد؛ هیچ گونه‌ی آن خوب و مترقی نیست؛ باید علیه هر تبعیض و ستمی در جامعه قد علم کرد؛ و برای یک جامعه برابر و بدور از تبعیض و اشکال ستم اجتماعی به پاخواست. هویت طبقاتی مشترک فرودستان و هویت انسانی آحاد جامعه، که فصل مشترک همه‌ی مردم است، را تبلیغ و ترویج کرد و نه باید گذاشت و اجازه داد که هویت انسانی مردم به هویت قومی، زبانی و مذهبی تقلیل یابد. اساس صورت مساله باید این باشد که ما برای همه‌ی انسان‌ها سوای تعلقات قومی-تباری شان برابری خواسته علیه تبعیض، نابرابری، خشونت، و ستم در همه‌ی اشکال آن مبارزه می‌کنیم. ناسیونالیسم، تبعیض و نابرابری را با به زیر کشیدن سیستم طبقاتی حاکم از پا در می‌آوریم. ما در صف رهایی از هرگونه قوم‌گرایی و ملیت‌ترشی، طرفدار جدی و راستین هویت انسانی مردم هستیم تا مذهبی و قومی-زبانی.





# د افغانستان د سولې خبرې اترې، د نویو جبهو پرانیستلو لپاره دی

کله ناصر لویانند

حقوقو او آزادیو بحث مطرح کېږي، نو طالبان یې په مجهوله توګه مني، خو له هر "حق او آزادي" سره "اسلامي" مختاری اضافه کوي. هغوی ټینګار یې کوي چې ښځې د زده کړو حق لري خو په اسلامي چوکاټ کې. دا چې د اسلامي چوکاټ تفسیر څه شی دی، طالبان او نور اسلامي عالمان ورباندې متفق نظر نه لري.

د حکومتې چارواکو او طالبانو پخوانی دښمنی د ۱۹۹۴ څخه تر ۲۰۰۱ کلونو په منځ کې د طالبانو، د دوستم ملي اسلامي جنبش، عبدالله، یونس قانوني، رباني، اسماعیل خان، عظامحمد نور د جمعیت اسلامي یا د نظار شورا، د سیاف اسلامي اتحاد ګوند، د کریم خلیلی او محمد محقق د وحدت ګوندونه، د گلبدین اسلامي ګوند ترمنځ خونړی جګړې او نښتې شوي دي. کله چې د ۲۰۰۱ کال په وروستیو میاشتو کې امریکا د طالبانو د حکومت پرځولو په موخه بریدونه پیل کړل نو د نوموړو ګوندونو ټولوا له چې د شمالي ټلوالې په نوم یادېده، د امریکا د ځمکنی ځواک په توګه یې نقش ولوبوه او په لسهاو زره طالبان یې د لیلې دښتې، شمالي ولایتونو او کابل کې اسیران او قتل عام کړل.

د پخوانیو جګړه مارانو په وړاندې د طالبانو زړې دښمنی او عقدي دومره ژوري دي چې د سولې په کنفرانس کې له یو بل سره د روغې لیاوتیا نه ښيي. د بیلګې په توګه کولای شو د ۲۰۲۱ کال د مارچ اتلسمې نېټې د مسکو غونډه کې د رشید دوستم او ملا فضل شخړې ته اشاره وکړو.

د دوحې تړون یوازې د امریکا او طالبانو په ګټه وو په دوحه کې د امریکا او طالبانو امنیتي تړون تر ډیره بریده د امریکا او طالبانو په ګټه وه. هغوی د اوربند پر ځای د "اورکم" اصطلاح رامنځته کړه او شیر زره طالبان د افغانستان له زندانونو څخه خوشې شول. په مقابل کې طالبانو هم ژمنه وکړه چې په امریکایي سرتیرو او هډو به برید نه کوي او د سولې څخه وروسته به د افغانستان خاوره د امریکا او متحدینو په ضد یې نه کارول کېږي. اما دا تړون نه یوازې دا چې اور یې کم نه کړ، بلکې د اور لمبې لا خونړی او ځپاندي شوي: د ملګري ځلکو، د حکومت او طالبانو د ځواکونو تلفات په بیساري ډول لور شول. امریکایان په خپله د خبر په غوندې کېناستل، خو حکومتې ځواکونو او طالبانو ددې لپاره چې د سولې په بهیر کې زیات امتیازونه خپل کړي، د جګړې ډګر یې لاسي تود کړ. د انتحاري او وسله والو حملو او هوايي بریدونو ترڅنګ، سیاسي، مدني فعالان، د ښځو د حقوقو مدافعین، ژورنالستان او حتا ښځینه واکسیناتوران په نښه او ووژل شول.

د استانبول کنفرانس او د امریکا ننگونی په افغانستان او سیمه کې د امریکا او ناتو حضور او فعالیتونه ټول د روسیې، چین، ایران او پاکستان لخوا له نږدې نه څارل کېږي او هغوی به هیڅکله لاس تر زنی کېښي چې امریکا یې پر ستوني پښه کېږدي. د ناتو او امریکا د اشغال له برکته اوسمهال شاوخوا ۲۱ وسله والې ډلې په افغانستان کې جهاد کوي. هره ډله د سیمې یا ګاونډیو هیوادونو لخوا ملاتړ کېږي او خپلې ځانګړې موخې لري. د سولې د اوسنیو خبرو اترو په بهیر کې ددغو وسله والو ډلو استازي نشته او نه هم هغوی دا مذاکرات په رسمیت پېژني. اوس د افغانستان د خلکو اندېښنه هم دا ده چې که چېرې طالبان او د کابل حکومت کوم جوړ جاري ته سره ورسیري، نو دا نورې پاتې وسله والې ډلې لکه القاعده، حقاني شبکه، داعش او فاطمیون به څه کوي؟ ښکاره خبره ده چې جګړه به پای ته ونه رسیږي، نه به دا افراطي اسلامي ډلې غلې کېښي او نه به نړیوال قوتونه لکه امریکا او ناتو له یوې خوا او د سیمې هیوادونه لکه چین، هند، ایران او پاکستان له بلې خوا په افغانستان کې له خپلو



د انورالحق احدی د افغان ملت ګوند او داسې نور واړه ګوندونه، ډلې او سازمانونه د اشرف غني په وړاندې مخالف دریز لري. همدا ګوندونه او ټلوالې هڅه کوي چې نیغ په نیغه له امریکایي، روسیې، ایراني او پاکستاني چارواکو سره په اړیکه کې شي او په راتلونکې نظام کې خپلو ځانونه ته امتیازونه خوندي کړي.

طالبان خپل ځانونه د جګړې اتلان بولي په داسې حال کې چې امریکا په افغانستان کې د خپلې ماتې پټولو او د ګوډاکي رژیم د ژغورنې هلې ځلې کوي، طالبان خپل ځانونه د امریکا او ناتو د اشغال ضد جګړې د ګټلو اتلان ګڼي او په کابل کې د خپل پخواني اسلامي امارت بیرغ رپولو خوبونه ویني. طالبان د افغانستان شاوخوا په اویا سلنه خاوري واکمني لري او د اشرف غني حکومت یوازې د ولایتونو مرکزونو او د ولسوالیو تعمیراتو پورې محدود دی. د "سیګار" د نوي راپور له مخې، طالبانو د ۲۰۱۸ او ۲۰۱۹ کلونو ترمنځ ۴۰۰ میلیون ډالره د مخدره توکو د تجارت څخه ترلاسه کړي دي. ویل کېږي چې طالبانو د ۲۰۱۹ کال راهیسې د مخدره توکو تجارت نور هم پیاوړی کړی او شاوخوا ۶۰ سلنه خپل لګښتونه له همدې لارې چمتو کوي. برسیره په دې، طالبان د خپلې ولکې لاندې سیمو کې له خلکو عشر او مالیه او له مخابراتي کمپنیو، تجارانو، ملي او بین المللي خیریه موسیسو څخه باجوته اخلې. طالبانو دا وړتیا درلودله چې د امریکا له سیالو هیوادونو څخه پیسې، وسلې او جنګي تجهیزات ترلاسه کړي. نو پورته لاملونو ته په کتنې سره داسې څرګندېږي چې طالبان د جګړې د اوږدولو او پرمخوړلو توان لري، خو ګوډاکي حکومت نشي کولای پرته د امریکا له مالي او نظامي ملاتړ څخه درې میاشتي دوام وکړي.

طالبان بدل شوی نه دی په هغو سیمو کې چې د طالبانو تر ولکې لاندې دي، د انجونو ښوونځي، د کور څخه د باندې د ښځو کار کول، حجاب، موسیقي، سیاسي او مدني فعالیتونه بشپړ بند او حرام دي. په سلهاو ښځو او انجونې د زنا په تور پرته د محاکمې څخه سنگسار شوي او په تورنو کسانو باندې شرعي حدود پلي کېږي. د طالبانو په سیمو کې د حکومتې ښوونځیو تعلیمي نصاب د طالبانو لخوا تعین او تصدیق کېږي، ښوونکي او ښوونځي هم د هغوی لخوا څارل کېږي. په دې مانا چې په تیرو شلو کلونو کې د طالبانو په فکر، پالیسیو او دریزونو کې نرمښت راغلی نه دی، بلکې کله چې د ښځو د حقوقو، مدني آزادیو، د رسنیو او بیان آزادیو، د سیاسي فعالیتونو او مدني بنسټونو د

وي؟ هغه خواب ورکړ چې: "زه داسې تصور نشم کولای". کله چې بایدن د اوپاما معاون وو هغه وخت هم دوی د ۲۰۱۲ کال د ټاکنو په کمپاین کې ژمنه کړی وه چې تر ۲۰۱۴ پورې به خپل ځواکونه له افغانستان څخه وباسي.

د سولې ډرامه او د عامه ذهنونو منحرفول د سولې خبرو اترو او خیالي هیلو پنځولو په وسیله امریکا او ناتو او په کابل کې د هغوی ګوډاکي رژیم غواړي چې د خپلو خلکو پام د کورنیو اقتصادي او ټولنیزو کرکېچونو څخه بل پلو ته واړوي او په دې توګه د خلکو د قهر او پاڅون څخه مخنیوی وکړي.

د کرونا وبا د پیلیدو سره د امریکا مالي او اقتصادي وضعیت مخ پر ویاړیدو دی او د تورپوټکو په وړاندې د پولیسو او حکومتې چارواکو راسیستي چلند په ټول هیواد کې پراخ او له تارتريخوالي ډک لاریونونه رامنځته کړل. همدا ډول، په افغانستان کې د اشغال نه مخکې د کوکنارو تولید صفر وه، اوس د بهرنیانو د حضور له کبله د نړۍ ۹۵ سلنه اپیوم په افغانستان کې تولیدیږي. په ۲۰۰۱ کې په افغانستان کې یوازې طالبان او القاعده مخالفې وسله والې ډلې موجودې وې، خو اوس د وسله والو ډلو شمیر د ۲۱ څخه اوږي. د بیکارۍ کچه د ۲۶ سلنې څخه ۶۰ سلنې ته پورته لاره، د فقر او کډوالۍ لمنه پراخه شوه او جرم او جنایتونه بیساري برید ته ورسیدل. په ډیرو ولایتونو کې د بیوزلی له کبله کورنۍ اړ شولي چې خپل کوچنیان وپلوري، خپل پښتورګي خرڅ کړي او یا ځانونه وکړي. نو په داسې یو جهنمي وضعیت کې چې هره لحظه د انتحار، انفجار، بمبارۍ، اختطاف، وژلو، غلا، جنسي تیري او لوړې رامنځته کېدو او مخامخ کېدو ویره شته، خلک اوس یوازې د سولې کلیمې ته هم خوشالیري.

د کابل حکومت دننه د همغږی او یووالي نشتون د اشرف غني ټیم او د عبدالله ټیم په جلا لارو باندې روان دي. اشرف غني د لنډمهالي حکومت سره مخالفت څرګندوي او په ټاکنو باندې ټینګار کوي، خو بله خوا عبدالله عبدالله له لنډمهالي حکومت رامنځته کېدلو سره ستونزه نلري. د ننه په نظام کې نور سیاسي ګوندونه او ډلې لکه د گلبدین حکمتیار اسلامي ګوند، د صلاح الدین رباني د جمعیت اسلامي ګوند، د حامد ګیلاني د اسلامي محاذ ګوند، د رحمت الله نبیل د محور ګوند، د قلم الدین د اسلامي انقلاب حرکت ګوند، د کریم خلیلي د اسلامي وحدت ګوند، د محمد محقق د افغانستان د خلکو اسلامي وحدت ګوند، د رشید دوستم د ملي اسلامي غورځنګ ګوند،

له شاوخوا دوه کالونو راهیسې د افغانستان په هکله د سولې خبرې تودې دي او امریکایي استازي لکه چرسي ملنګان کله یوه او کله بله دروازه ټکوي. امریکا او ناتو په افغانستان کې وروسته له شلو کلونو خونړی جګړې، مډرنو وسلو استعمال او شاوخوا یو لک او پنځوس زرو ځواکونو سره خپله شرمناکه ماته منلې او په ټیټو سترګو اعتراف کوي چې د افغانستان کشته باید د سیاسي هلو ځلو له لارې حل شي.

خو سره له دې نظامي ماتې، امریکا اوسمهال هود نلری چې په منځنۍ اسیا او منځني ختیځ کې خپل اشغال، مداخلې او سیاسي لوبې پریردي. هغوی ته خپلې استراتیژیکې اقتصادي-سیاسي ګټې مهمې دي. افغانستان یو له هغو سیمو څخه ده چې امریکا ته د خپلو سیالانو د خپلو لپاره د یوې استراتیژیکې هډې حیثیت لري. نو د شلو کالونو څخه وروسته د سولې کچکول ګرځول او یا له طالبانو سره جوړجاړي ته رسیدل ددې موخې لپاره دي چې د خپلو اوږو څخه دروند مالي او نظامي لګښتونه او خپل انساني تلفات راکم کړي، او دا سیمې شوي پیسې، نظامي منابع په نورو کورنیو او نړیوالو جبهو کې ولګوي.

د جو بایدن اداره او د امریکا د هژمونیتي پالیسی بیا رارغول

بایدن سپینې ماڼۍ ته له ننوتلو سره سم د امریکا د نړیوال هژمونیزم پیاوړي کولو، د چین او روسیې سره تریګني پاللو، د مخالفو هیوادونو ګواښلو او د نورو هیوادونو په کورنیو چارو کې د لاسوهني نغاړه وپنګوله. بایدن د خپل سیاسي ژوند په مهال د امریکا د جګړه ایزې پالیسی ملاتړ کړی دی. په تیرو ټاکنو کې د امریکا د وسلو جوړولو کمپنیاې د جو بایدن ترڅنګ ودریدې او په ټاکنو کې د نوموړي په بریالیتوب سره د وسلو جوړولو کمپنیو د اسهامو بیې ډیرې لوړې شوي. بایدن سمدلاسه په خپلې کابینې کې مهم غړي د وسلو جوړولو او د جګړې ډګر کې تجربه لرونکي اشخاص وګمارل: د بهرنیو چارو وزیر آنتوني بلینکن د سوریې، لیبیا او یمن جګړو طرح کورنکې، اوایل هیس د ملي امنیت مشر د بی پیلوټو الوتکو په وسیله د خلکو د وژلو طرح کورنکې، لوید استین د دفاع وزیر د عراق د جګړې قومندان او جک سولېون د ملي امنیت مشاور هغه کسان دي چې له پخوا نه یې لاسونه د مظلومو ولسونو په وینو سره او په بهر کې د امریکا د جګړو پلویان دي.

بایدن په خپلو څرګندونو کې ټینګار وکړ چې په نړۍ باندې د امریکا د برلاسی سیاست د نوموړي د حکومت لومړیتوب جوړوي. هغه د امپریالیستي سیالیو په ډګر کې روسیه او چین په ځانګړي ډول خپل سیالان یاد کړي دي. هغه د امریکا ددې هژمونیتي پالیسی پرمخ وړلو لپاره په ناتو کې له خپلو متحدینو څخه د مرستې او یوې پیاوړې جبهې رامنځته کولو غوښتنه کړې ده.

افغانستان د جیوپولیتیک موقعیت درلودلو له پلوه له ډیر پخوا راهیسې د بهرنیو امپراطوریو او استعماري ځواکونو د سیالیو د بزکشی میدان دی. امریکا او ناتو هم خپلې "فاضلې مدني" ته د رسیدلو لار د افغانو په ټټرونو باندې پښې اښودلو کې ویني. هغوی د روسیې او چین سره د سیالیو او په سیمه کې د خپلو امپریالیستي موخو د ترلاسه کولو لپاره لګیا دي د افغانستان خاوره استعمالوي.

امریکا او ناتو په ډول ډول پلمو نه غواړي چې په افغانستان کې خپل حضور ته د پای ټکی کېږدي. "شیکانو تریبون" (مارچ ۳۱، ۲۰۲۱) لیکي چې بایدن په یو خبري کنفرانس کې په ډاګه کړه چې دا به ډیره ستونزمنه وی چې د روان کال د می تر لومړۍ نېټې پورې خپل ځواکونه له افغانستان څخه وایستل شي. خو کله چې بایدن څخه وپوښتل شو چې آیا امریکایي ځواکونه به تر راتلونکې کال پورې هلته





طریق پیکار

# بحران‌ها و تضادهای سرمایه‌داری



© Roberto Schmidt/AFP/Getty ima

طبقات فرادست جامعه فیودالی و پیوندهای اجتماعی آن دوران متمرکز بود، که به مرور زمان و با پایداری و استحکام نهادها، پیوندها و روابط استثمارگرانه‌ی سرمایه‌داری ماهیت کدایی دموکراسی بورژوازی، که در عین حال، محصول روبنایی ضرور برای نظام اقتصادی بورژوازی و نیز پیش شرط تعمیم آن بود، آشکار گردید.

دموکراسی بورژوازی، به مثابه رژیم آزادی سیاسی، برابری سیاسی و قدرت سیاسی مختص طراحان ابتکارهای اقتصادی یعنی بورژوازی ثابت شد؛ و طبعاً در این روند طبقات و اقشاری که فاقد امکان و ابتکار فردی اقتصادی اند، از این امتیازها بی بهره و محروم می‌مانند.

برای شناخت هرچه بیشتر میکانیزم نظام سرمایه‌داری، مطالعه تاریخ تکامل امپریالیزم امریست ضروری، که در زیر به ذکر نکته‌های برجسته‌ی آن به طور فشرده می‌پردازیم.

اُبشریت طی سالهای ۱۷۸۰-۱۹۱۴م، شاهد دورانی است، که در آن جنگ میان کشورها رخ نداده است. این دوران زمینه و امکان‌های وسیعی را جهت رشد شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری به ارمان آورد. مونوپل و سرمایه‌داری به ساختار اصلی و راهنمای رشد اقتصادی تبدیل گردید؛ جهان به طور کامل میان گروه‌ها و کشورهای سرمایه‌داری تقسیم شد و سرمایه‌داری، بخش سودآورتر و متحرک سرمایه گردید. در این دوران است، که دولت نقش فعال خود را به مثابه بازیگر عمده‌ی اقتصاد سرمایه‌داری آغاز میکند و بورژوازی با نابود کردن اشکال اقتصادی و اجتماعی ماقبل، سلطه خویش را بر بخش عظیمی از جهان می‌گستراند و امپریالیزم به عنوان مرحله عالی تکامل سرمایه‌داری طی رُبع آخر قرن نوزدهم، تحقق می‌یابد. دوران مذکور را ایدئولوگها و اقتصاددانان بورژوازی، از جمله: سومبارت «Sombart»، لیف مان «Liefman»، شولسته-گاورنیتس «Schulze-Gavernitz» و... «دوران طلایی» سرمایه‌داری، نامیده، به تمجید از «تیوری سرمایه‌داری سازمانیافته» پرداختند. اما، با درگیری نخستین جنگ جهانی، تیوری «سرمایه‌داری سازمان یافته» در حفره‌های عمیق جنگ دفن گردید و دیگر کمتر کسی در گفته‌ها و نوشته‌ها به آن اشاره می‌کرد.

در امتداد سال‌های ۳۰ قرن بیستم، که دوران افسردگی بزرگ اقتصادی حکمفرما بود، این تیوری (سرمایه‌داری سازمان یافته) بار دیگر و این بار نه تنها به مثابه یک تیوری اقتصادی، بل که همچون سیاست راهنمای اقتصاد، توسط کینز «Keynes» و پیروان او در صحنه آکادمیک و در میان تیوریسین‌های دولتی اقتصاد، زنده شد. گروه‌های آکادمیک و اقتصاددانان دولتی آمریکایی و انگلیسی به پیشگامی کینز و روشنفکران نیو دیل «New Deal»، رهبری دولت در امور اقتصادی را تبلیغ می‌کردند.

از نظر کینز، رکود اقتصاد در نتیجه فقدان سطح مناسبی از سرمایه‌گذاری مؤلّد توسط سرمایه‌داران است، و این از آن سبب است که موقعیت و دورنمای سود قابل توجه نیست؛ از این رو، دولت میتواند و باید شرایط مناسب برای سرمایه‌گذاری به وسیله سرمایه‌

داران را فراهم سازد. به عقیده کینز، اوضاع اقتصاد زمانی رو به راه خواهد شد، که دولت تقاضای مصرف را از طریق اعطای اعتبار اضافی به سرمایه‌داران، تشویق کند.

روزولت «Roosevelt» و طراحان نیو دیل در نوامبر سال ۱۹۳۳م، در ایالات متحده آمریکا قدرت را به دست گرفتند. هیتلر و حزب نازی نیز در سال ۱۹۳۳م، زمام امور را در آلمان به دست گرفت و در سال ۱۹۳۵م، متن برنامه کینز انتشار یافت. در این برهه دولت‌های قدرتمند سرمایه‌داری یک سلسله اقدام‌های عمومی، از جمله: تأسیس نهادهای تعاونی، پرداخت کمک‌های نقدی به سرمایه‌داران مقاطعه‌کار، ایجاد محدودیت‌های گمرکی جهت حمایت از صنایع داخلی و سرانجام سرمایه‌گذاری در کشورهای دیگر به منظور توسعه نفوذ اقتصادی و مالی در آن‌ها، به ویژه سرمایه‌گذاری‌های کلان در صنایع نظامی و... را در دستور کار خود قرار دادند.

با وجود تمام این تلاشها و کوشش‌های سیاسی و اقتصادی دولت‌ها، زمان زیادی سپری نشد، که دوباره بحران دنیای سرمایه‌داری را فرا گرفت و اقتصاد کشورهای عمده‌ی آنرا در تورم، کساد و رکود فرو برد و فقر و بیکاری به یک مسأله فراگیر و عمومی مبدل گردید.

اما، درگیری جنگ دوم جهانی در سپتامبر سال ۱۹۳۹م، به سرعت هرچه بیشتر بحران اقتصادی را- که داشت انفجارهای اجتماعی را دامن زند "حل" کرد. به کاراندازی دستگاه‌های تولید با ظرفیت کامل برای تأمین نیازمندی‌های جنگ، گسیل میلیون‌ها انسان سالم به جبهه‌های جنگ، جنگی که به طور کلی تا سال ۱۹۴۵م، دوام کرد و بخش‌های گسترده‌ی اروپا و آسیا را منهدم نمود. این همه به منظور آن صورت گرفت، تا بدین سان محیط تازه‌ی برای عملکرد سرمایه‌داری فراهم گردد و رژیم‌های سرمایه‌داری را از بحران برهاند. در واقع در چارچوب جامعه بورژوازی، اضافه تولید سرمایه‌داری تنها از طریق تخریب و نابودی انسان‌ها و اشیای تولید شده و دگرگونی‌های اجتماعی، در ابعادی که امکان تکامل مجدد سرمایه را مساعد سازد، برای مدت معینی تخفیف می‌یابد. جنگ، زمینه مناسبی بود، تا سرمایه‌داران آمریکایی برای گسترش نفوذ مالی و اقتصادی خود در مناطقی که با محدودیت‌های اقتصادی مواجه شده بودند، از هیچ کوششی دریغ نوزند.

زمانی که ساختار سرمایه‌داری مالی و انحصاری و هم چنین روساخت سیاسی و فرهنگی سرمایه‌داری در هزاران نقطه از هم گسست و اشکال کهنه سلطه‌ی استعماری و انحصارات قدرتمند اروپایی متلاشی شدند، دوران جدید تکامل اقتصادی سرمایه‌داری آغاز می‌شود. این دوران، تصویر جهان را به کلی تغییر داده و سبب دگرگونی عمیق شرایط مادی و معنوی انسان‌ها گردید، که بر اساس آن طی مدت تقریباً سی سال مبلغان اقتصاد سرمایه‌داری نعره پایان‌ناپذیری این دوران را سر میدادند. در ظاهر، حدود سی سال رشد اقتصادی پس از جنگ دوم جهانی (۱۹۴۵-۱۹۷۵م) تأییدی است بر این ادعا!

در واقعیت امر، اگر جنگ دوم جهانی درمی‌گرفت،

آمریکا، اروپا و تمام دنیای سرمایه‌داری، از بحران سالهای سی خارج شده نمی‌توانستند! یعنی، اگر جنگ دوم جهانی را از تاریخ برداریم و یا آن را بی ارتباط با زُخدهای سال‌های پیش و بی اثر بر وقایع سال‌های پس از جنگ تلقی کنیم، آن زمان این ادعا که سیاست اقتصادی مبتنی بر دکترین کینز و شاگردانش توانست با پیروزی روند اقتصاد سرمایه‌داری را رهبری و هدایت کند، نیز درست از آب در می‌آید.

پس از جنگ دوم جهانی، تغییرهایی که در مناسبات پولی جهان رخ داد، به طور برجسته عدم توانایی دولت‌ها را در رهبری و کنترل اقتصاد سرمایه‌داری ثابت نموده است و این با وجود همکاری بین‌المللی نزدیک‌بست که میان کشورهای امپریالیستی برقرار بود. به طور مثال، سیستم تنظیم بین‌المللی پرداخت‌ها، که در سال ۱۹۴۴م، در «بریتون وودز» Bretton Woods ایجاد گردید و تقریباً همه‌ی کشورهای سرمایه‌داری در آن عضویت داشتند، ناگهان، در سال ۱۹۷۳م، سقوط کرد؛ از طرف دیگر تلاش‌های که در سال ۱۹۷۴م، در چارچوب «گات» GATT (تعرفه‌های عمومی گمرک و تجارت) برای تسلط بر روابط مالی در سطح جهان انجام گرفت، به وضاحت محدودیت و شکست آن‌ها را در دوران بحران نشان داد.

از سال‌های ۷۰ قرن گذشته به این سو، نظام سرمایه‌داری در بحران مداومی قرار گرفته است. عوارض نخستین این بیماری اقتصادی در اواخر سال‌های ۶۰ قرن سپری شده پدیدار گشت. این پدیده، پس از جنگ دوم جهانی به طور مستمر همه‌ی کشورهای سرمایه‌داری را در بحرانی عمیق فرو برده است. بحران مذکور همه بخشهای اقتصاد را دربر گرفته و همیشه بازار بورس و شریان‌های مالی کشورهای را فرا می‌گیرد که به تناسب وضعیت این یا آن کشور، شدت و خفت دارد.

پس، جنگ برای سرمایه‌داری فرورفته در بحران اضافه تولید سرمایه‌داری، تنها یک دریچه‌ی اطمینان نبوده، بل که تا حدود معینی یگانه راه حل و ضرورتی اجتناب‌ناپذیر است.

سالهای ۵۰ و ۶۰ قرن گذشته، هنگامی که به برکت جنگ، ترس از تکرار بحران کم شد، میکانیزم اقتصاد سرمایه‌داری عملکردی انبساطی داشت. این امر باعث شد، تا اقتصاددانان و سیاستمداران بورژوازی بار دیگر ادعا کنند، که به اثر مداخله دولت در هدایت اقتصاد و سازماندهی تولید، عوارض بحران‌های دوره بی‌خاتمه یافته‌اند. چنانکه سامولسون «Samuelson»، اقتصاددان معروف آمریکایی از این هم فراتر رفت و اعلام کرد: «از این پس سایکل اقتصاد کاملاً تحت کنترل است و حتا در عمل دیگر وجود ندارد.»

اگر به طور واقعیت‌بنانه به شرایط جدید آغاز بحران، آن هم با دخالت مستقیم دولت و دکترینش در اقتصاد سرمایه‌داری، جدا از پایه‌سرای‌های اقتصاددانان بورژوازی و با درک قانونمندی حرکت اقتصاد سرمایه‌داری و پیامدهای بحرانی که در سالهای ۷۰ قرن گذشته همه‌ی کشورهای سرمایه‌داری را فرا گرفت، نظراندازی نماییم، درمی‌یابیم، که تز هدایت دولت در حرکت اقتصاد سرمایه‌داری با بی‌اعتباری خاصی مواجه شده، حتا، آن را به حیث مانعی جدی فرا راه رشد اقتصاد قلمداد نموده‌اند؛ یا به عباره دیگر سیاست اقتصادی کینز "مبنی بر هزینه‌های عمومی (دولتی)" در این برهه‌ی زمانی، نتوانست به حیث انگیزه تکامل ثابت شود، بل که تنها توانست سیر حوادث را رنگ آمیزی نموده و جنبه‌های متناقض آن را تخفیف دهد. در نتیجه، دستگاه‌های تبلیغاتی بورژوازی و تیوریسین‌های سرمایه‌داری به شتابزدگی و به طور ناگهانی به "کشف" جدید "اقتصاد آزاد و خصوصی" و اعلام آن به مثابه یگانه شیوه‌ی مطمئن و تضمین‌کننده‌ی "رشد" اقتصاد سرمایه‌داری، پرداختند.

باید اظهار کرد، که در شیوه‌های تولید سرمایه‌داری، تنها سرمایه‌دار است، که می‌تواند با انباشت اجزای ضروری، در ترکیبی ضرور به تولید کالا و خدمات بپردازد. ولی سرمایه‌داران ادامه در صفحه ۵



شیفته ی تولید و خدمات مفید برای جامعه نیستند، آن ها تولید را به این خاطر می خواهند، که از آن به مثابه وسیله یی برای کسب سود بیشتر و ازدیاد ثروت و طبعاً امتیازهای اجتماعی عالی بهره جویند! یعنی، اگر روند تولید و خدمات نتواند منجر به تولید ثروت برای سرمایه باشد، سرمایه دار بدون چون و چرا از آن صرف نظر میکند.

درست به این دلیل است، که دوران عالی رشد و تکامل تولید و بارآوری کار و در نتیجه افزونی ثروت، در عین حال دوران فقر و گرسنه گی و نابه سامانی عظیم مادی و معنوی نیز هست. همین تضاد اساسی شیوه تولید سرمایه داریست، که سبب می شود تا همزیستی میان طبقات استثمارگر و استثمارشونده دوام نیابد و جامعه در برابر ضرورت به تغییر بنیادی که پیوندهای انسان ها را نسبت به وسایل تولید نغم مادی از بنیاد دگرگون کند، قرار میگردد.

از آن جایی که میدانیم، انسان ها تولید و بازتولید را پیش از تولید سود آغاز نموده، به آن خصلت اجتماعی بخشیده و آن را در تمام زمینه ها توسعه و تکامل دادند؛ پس باید توجه کرد، که این میکانیزم سود و شیوه تولید خصوصی نیروهای مولد است، که اساساً مانع رشد تولید و استفاده ی اجتماعی از آن گردیده و در مراحل مختلف حیات نظام سرمایه داری، به طرق گوناگون تکامل و تنظیم تولید، توزیع، گردش و مصرف کالا و خدمات اجتماعی را آشفته نموده و در تضاد مستمر با این فعالیت ها می زیبد.

از همین جاست، که از ابتدای پیدایش جامعه بورژوایی تا به حال کوشش می شود، تا با ایجاد نهادها و عملکردهای معینی (واحد‌های متضاد اجتماعی) عواقب فاجعه بار آن درمان گردد.

"اشکال متناقض و متضاد واحد اجتماعی"، چیزی جز بیان مشکل هایی که در روند رشد سرمایه داری برای سرمایه داران و به طور کلی برای مالکیت خصوصی بر وسایل تولید پدید می آید، نیست، که عبارت اند از: بورس کالا و ارزش، سیستم های اطلاعاتی جهت حفاظت بازار و تولید، کارتل های مختلف، بانک مرکزی، نظام بانکی و اعتباری، قانونگذاری اجتماعی، سیاست اقتصادی دولت و ... که همه به منظور فراهم سازی زمینه هرچه وسیعتر جهت پیشبینی و ارزیابی فعالیت های اقتصادی «دیگران» ایجاد می شوند، تا بدین وسیله از اختلاف فاز میان تولید و فروش، میان فعالیت های اقتصادی و وسایل پرداخت سبقت گرفته شود و برخی فعالیت ها، صرف نظر از این که دربردارنده سود باشند یا نباشند- تضمین گردند و به هم پیوسته گی تولید و فروش تنظیم گردد. اما با وجود همه این تدابیر باز هم سرمایه داری قادر نیست به نیازمندی های جامعه پاسخ دهد، حتی اگر به خاطر رهایی از تورم و رکود سرمایه در انتقال آن به مناطق دیگر نیز اقدام کند، نمی تواند جدا از چارچوب روابط و ضوابط ویژه تولید سرمایه داری اقدام نماید؛ چونکه ناگزیر باید در تأمین توازن سود با دیگر بخش های اقتصاد فعالیت کند، در غیر آن هرنوع

فعالیت تعرض بر حریم «مقدس!» مالکیت خصوصی پنداشته خواهد شد، حریمی که حفاظت علی وجودی نظام را تثبیت مینماید.

دولت های بورژوایی مدرن، در فعالیت های اقتصادی و مالی خود، بنابر خصلت طبقاتی شان ناگزیر بر اساس قوانین و میکانیزم های معینی عمل می نمایند. به طور نمونه، این دولت ها، بیش از درآمد خود که از طریق اخذ مالیات، نرخبندی و فعالیت های اقتصادی و مالی انجام می گیرد، خرج می کنند. اختلاف در خرج و دخل دولت، به ویژه در دوران های بحران بیشتر می شود. زیرا در این دوران ها، مالیات بر درآمد کاهش می یابد و هزینه های عمومی دولت فزونی می گیرد. بنابر این دولت ها ناگزیر اند، کسر بودجه حاصل این دوران را به وسیله قرض های داخلی و خارجی جبران نمایند. در دهه های اخیر نمونه های فراوانی نشان میدهند، که چگونه دولت های که امیال سیاسی و اقتصادی منابع مالی از قبیل صندوق بین المللی پول، بانک جهانی و ... را برآورده می کنند، از وام های هنگفت، که قسمت بیشتر این وام ها صرف نگهداری و گسترش دستگاه دیکتاتوری نظامی می شود، استفاده کرده اند؛ در حالی که دولت های دیگر، که مخالف چنین شرایط و تمایلی بوده اند، نی تنها هیچ گاه موفق به دریافت قرض از این منابع نشده اند، بل که همیشه تحت محاصره ی اقتصادی و تجارتنی و انواع شاننازهای مالی قرار گرفته اند.

با شدید شدن بحران عظیم تاریخی نوین شیوه تولید سرمایه داری، تضادهای طبقاتی و اجتماعی و همچنین تناقض ها در میان دولت ها نیز شدت بیشتر گرفته، که البته علل و انگیزه های ساختاری این بحران تاریخی که وجه مشخصه ی بالاترین مرحله رشد سرمایه داری و نقطه ی اوج سرمایه مالی و انحصارات است، همانا بحران اضافه مطلق تولید سرمایه بوده و با بحران اضافه تولید کالا اساساً تفاوت دارد. امروز ادعای این واقعیت که در نظام سرمایه داری اضافه تولید کالا وجود دارد، امریست بدیهی، زیرا شیوه تولید سرمایه داری بدون این مشکل تصور شدنی نیست.

اضافه تولید کالا زمانی پدید می آید، که بازار منقبض می شود و این به خاطر رُخ میدهد، که کالا بیش از ظرفیت بازار تولید شده و بنابر این نمی توان کالا را با سود لازم به فروش رساند. برعلاوه، همواره میان بخش های مختلف تولید نوعی ناهماهنگی و عدم تناسب حاکم می گردد. یعنی در جامعه سومصرف پدید آمده، خرید و مصرف کالا پایینتر از حجم تولید می باشد.

با توجه به عوارض اضافه تولید کالا، سومصرف، عدم تناسب و ... می توان علت اصلی بحران کنونی سرمایه داری و سمت تکامل آن را تعیین کنیم. به طور کلی در تکامل جامعه بورژوایی، ما با بحران اضافه تولید سرمایه، اضافه تولید کالا، سومصرف و عدم تناسب میان تولید و مصرف رو به رو می شویم. همه این ها معلول روابط و قوانین بازار و عرضه و تقاضا می باشند. روند مذکور به خاطر جایز اهمیت است، که در همه بحران ها، عوارض تقریباً ثابت می باشند. (در بحرانهای مختلف، هم اضافه تولید، هم سومصرف و هم عدم تناسب) وجود

دارد.

با توجه به بحران های بیشمار مالی، اعتباری، سیاسی، فرهنگی و غیره سرمایه داری- میتوان، محدودیت های تاریخی و مشکل اساسی شیوه ی تولید نظام را، که همه و همه جنبه های مختلف بحران عمومی این شیوه تولید اند، دریافت. از جانبی، تلاش های بخشی از سرمایه داران به منظور تصاحب قسمت بیشتری از ارزش اضافی تولید شده به بهای دست درازی کردن به منافع بخش دیگری از سرمایه داران، به ذات خود شامل کامپلکس بحران ها و یکی از عوامل بحران یا تشنج و هرج و مرج در امور مختلف اقتصاد می شود، که در نتیجه تورم را، منحیت پدیده یی که در بستر انحصارات سرمایه داری تکوین یافته و غیرقابل جلوگیری در دنیای سرمایه داری می باشد، سبب می گردد.

رکود و تورم، نظام را با گستردگی مفرط مقدار سرمایه در گردش و کار فاقد تولید ارزش اضافی مواجه نموده، به مثابه دو روی یک شیخ ترسناک برای نظام سرمایه داری فاجعه آفرین بوده و آرامش را از اکادمیسین ها و متخصصان بورژوایی اقتصاد سیاسی، بانکداران و اهل سیاست در جوامع مذکور بروده است. در مقابل، سرمایه داران جهت حراست ارزش سرمایه، استثمار نیروهای کار و تولید را- با شدت بخشیدن کار، کم ساختن تعداد کارگران و غیره، بیشتر از پیش- ابعاد گسترده تر و تهدیدآمیزتری می دهند.

رقابت های سرمایه داران جهت حفظ و دوام منافع ویژه شان، نبرد شدیدی را در میان آن ها دامن میزند. جنگ های اقتصادی و تجاری برای کسب سهم بیشتری از اضافه ارزش تولید شده که در واقع جنگ تمام عیار میان دزدان را مانند است، ناگزیر در روند تکامل خویش تبدیل به جنگ میان دولت های بورژوایی که دقیقاً برای تأمین منافع طبقاتی خود ایجاد شده اند، می گردد.

توسل به جنگ و نظامی گری و لشکرکشی، با همه خطرهایی که با خود دارد، برای دولت ها و شرکت های سرمایه داری حاکم امریست که به خطرهایش می ارزد؛، زیرا وسیله دیگری برای تلاش در زمینه حراست و توسعه منافع سرمایه دار وجود ندارد. در چنین حالت است، که تناقض ها و اختلاف های گذشته (دعواهای دولت ها بر سر توسعه نفوذ در مناطق مختلف، تناقض های اجتماعی، مذهبی، فرهنگی، سیاسی و ایدئولوژیک میان گروه ها و ... ) عریان می گردند و از آن ها برای «مردمی» کردن جنگ، جنگی که در واقع ریشه های خود را در تشدید رقابت میان سرمایه داران در شرایط بحرانی دارد، استفاده می نمایند.

جنگ میان نیروهای نظامی سرمایه داران برای تقسیم ارزش اضافی تولید شده توسط نیروهای کار، پوششی تحمیق کننده از قبیل، جنگ برای دموکراسی، جنگ برای حقوق بشر، جنگ برای کسب «منافع همه»، جنگ علیه تروریسم و بنیادگرایی، جنگ برای حق و باطل و «نعمت خدادادی»، می یابد.

نظام سرمایه داری در عصر حاضر، حریت از گذشته، خشنترین و ضد انسانی ترین نوع و روابط سرمایه داری (نظم نوین امپریالیستی) را در سراسر جهان برقرار نموده

است. نظمی که خود در بستر بحران زای سرمایه داری تولد شده و محصول تکامل تاریخی یا به عبارت دگر "زوال تاریخی" شیوه تولید و مناسبات اجتماعی سرمایه داریست و بشریت در بند آن دست و پا می زند.

پس، زمانی که چنین است، چگونه می توان انتظار داشت- نظامی که خود در بحران های ذاتی عمیق و مداوم فرو رفته است و نابه سامانی های اقتصادی، سیاسی و اجتماعی به روندهای روزمره آن تبدیل شده و فقر، بی خانمانی و تبعیض های گونه گونی کاراکترسستیک طبیعی آن را به نمایش می گذارند- در عین حال بتواند بدیلی برای رهاییدن این یا آن کشور از انواع عقبماندگی ها، فقر و به ویژه دیکتاتوری نظامی- سیاسی، که تازه ترین محصول بلاواسطه سالیان دراز سلطه استعمار و امپریالیزم بر این کشورهاست- باشد؟

در تحولات سیاسی- اجتماعی و اقتصادی سال های اخیر در کشورهای پیرامونی، نقش و آرایش نیروهای بین المللی به خصوص شرکت های فراملی سرمایه داری با اهداف توسعه طلبانه آن ها و آن هم به منظور جهانی ساختن سرمایه داری که می توان آن را جهانی ساختن بحران نیز نامید، برجسته بوده، همه و همه بیانگر و ادامه ی همان سیاست هایی است که در بالا به آن اشاره گردیده است. جنگ های ویرانگر یوگوسلاوی سابق، عراق، افغانستان، سوریه، لیبیا، سودان، لبنان، سومالی و ... بی ثباتی اوضاع و بحران های مالی و اقتصادی کشور ارجنتاین و بحران های موجود کنونی در بازارهای بورس دنیا نمونه های روشنی است که از یک سو با آمال و آرزوهای دموکراتیک مردم و حقوق ملی آن ها در تقابل قرار دارد و از سوی دیگر، پروژه ای است جهت مطیع کردن و دربندکشیدن این کشورها.

نمای فعلی جهان و آشفته گی های سیاسی- اجتماعی و اقتصادی آن، به طور آشکار بحران معاصر سرمایه داری جهانی را یک جا با اتخاذ سیاست های نیولیبرالی آن در قالب واقعیت های عینی آن به نمایش گذاشته است. به بیان دگر، اتخاذ چنین سیاست ها و راه اندازی جنگ ها و لشکرکشی ها به نقاط مختلف جهان، به وضاحت نشان می دهد، که سرمایه داری جهانی صرفاً برای انتقال بحران در ابعاد گونه گونش، برای اداره و تسلط کامل بر کشورهای مورد نظر، عمل می کند، نی برای حل بحران ها در ابعاد و اشکال مختلف آن.

مأخذ:

واژه نامه فلسفی مارکس، اثر بابک احمدی؛

تحولات دوران ما، اثر ج. کلیبی؛

سرمایه داری در عصر جهانی شدن، اثر سمیر امین؛  
De imperialistische globalisering Over het nekolonialisme, Juli- September ۲۰۰۱- nr ۵۵. Brussel

«گلوبالیزاسیون امپریالیستی و استعمارنو، مجله هالندی زبان نشر بروکسل؛ برگردان پاری طارک پیکار»  
فرهنگ پاری، اثر دکتر مهشید مشیری؛ نشر پیکان.

## د افغانستان د سول خبری اتری، د نویو جبهو پرانیستلو لپاره دی

مداخلو څخه لاس واخلي.

امريکا د روسيې، چين او ايران د خپلو لپاره په هغوی مختلف توره پوري کوي. وايي چې روسيې طالبانو ته بدي او پيښي ورکړي دي ترڅو په افغانستان کې امريکايي ځواکونه په نښه او وژني. همدا ډول، د ايران په حکومت باندې تور دي چې طالبانو ته وسلې، جنګي وسايل او پوځي روزني ورکوي. چين امريکا او اروپايي اتحادي لخوا د اويغور مسلمانانو په وړاندې د بشري حقونو په سر غراوي متهم دی. اما روسيه، چين او ايران د امريکا او ناټو په وړاندې خپلي انديښني نه پټوي. د افغانستان لپاره د روسيې ځانګړی استازی ضمير کابلوف انديښنه څرګندوی چې که امريکايي ځواکونه د دوحې د تړون سره سم له افغانستان څخه ونه وځي نو ستونزې به ډيرې شي. همدا ډول چين هم ناهیلی ښودلي چې په افغانستان کې د امريکا نظامي حضور به د چين له بي ثباتي او اسلامپالو ډلو سره مرسته وکړي.

نو له دی کبله چين او روسيه هم په مستقيم ډول يا د پاکستان په وساطت هڅي کوي چی له طالبانو ضمانت

تر لاسه کړي چی د امريکا په لمسون به د دوی ګټي نه زيانوني. د چين حکومت وتوانيد چې په ۲۰۱۴ کې د کابل حکومت او طالبانو ترمنځ په ارومچي کې د پټي ناستې کوربتوب وکړي. او همدا راز روسيې د ۲۰۱۹ کال فبروری کې د اشرف غني حکومت مخالفې ډلی او طالبان په مسکو کی سره جرګه کړل.

امريکا فکر کوي چې د افغانستان سولي لپاره يې نړيواله او سيمه ايزه اجماع منځته راوړی ده. ددی سره سره، امريکا د ملګرو ملتونو د اعتبار او چتر څخه په استفادی غواری دی ناستی ته لا ډير مشروعييت او د برياليتوب ضمانت ورکړي. داسي وړاندوينې کېږي چې په دي کنفرانس کې به په لنډمهالي حکومت او د اوسني حکومت او طالبانو ترمنځ د قدرت وپشلو باندې توافق کېږي او موقت حکومت به بيا وروسته عمومي ټاکنو ته لار هواروي. د افغانستان د اساسي قانون تعديلول او د ايران اخوندي رژيم په شان "د علماو د ستړی شورا" رامنځته کول هم د امريکايي طرحي يوه اجنډا ده.

امريکا نشی کولای چې په افغانستان کې د ټولو ښکېلو نړيوالو، سيمه ايزو او ګاونډيو هيوادونو د ګټو

اندول خوندي کړي. امريکا نشي کولای چې دوستم او ملا فاضل، عطا محمد نور او گلبدین، اشرف غني او ملا هيبث الله، سیاف او ملابرادر سره غاړه غړي کړي. همدا شان، امريکا په هيڅ ډول چمتو نه ده چې خپلې ګټې له روسيې، چين او يا ايران سره په افغانستان کې شریکه کړي. کله چې د افغانستان دولت په کال ۲۰۰۸ کې د عينکو مس کان د استخراج تړون له چينايي کمپنی سره لاسليک کړ، نو امريکا ددی لویې پروژې د پيليدو مخه ونيوله .

د سولي په بهيرد کې د افغانستان د خلکو د رښتينو استازو نشتون

د سولي په دي بهير کې د افغانستان د خلکو رښتيني استازي ځای نه لري. د دوحې کنفرانس څخه نيولی بيا تر مسکو، دوشنبي او استانبول پورې، ټول ګډونوال پخواني جنګسالاران، د بشري حقونو سرغړونکي، د مخدره توکو قاچاقچيان، مذهبي افراطيان، قومي ټيکداران او ټاميان دي. هغه اشخاص چې امريکا ورڅخه د سولي سپينې کوټري جوړي کړي او د افغانستان د خلکو استازي يې بولي، د نړيوالي جنايي محکمې (آی سي سي) سره د جنګي جرمونو او بشري ضد جنايتونو دوسيې لري چې بايد

محاکمه شي. اما برعکس، په دي کنفرانسونو کې مترقي، ډموکراتيکو، سکولرو او ملي سازمانونو او شخصيتونو ته د ګډون اجازه نشته او د هغوی او از غوښتنی له پامه غورځول کېږي. امريکا به يو ځل بيا په افغانستان کې د خپلو ګټو خوندي کولو او د طالبانو خوشالولو لپاره د ښځو حقونه، مدني آزادۍ، ټولنيز عدالت او د اقليتونو حقونه تر پيشو لاندې کړی . د امريکا امپرياليزم ته دا مهمه نه ده چې د افغانستان خلک په کوم جهنم کې سوزي او برخلیک به يې څه کېږي. هغوی ته يوازې خپلې موخي او ګټې ارزښت لري. هغوی د خپلو دي ګټو لپاره يوه ورځ مجاهدين، القاعده او طالبان د سور جنګ اتلان او د ژ غورني فرشتې بللی شي او بله ورځ هغوی تروريست او د امريکا دښمنان. که چېرې د امريکا ګټي تقاضا وکړي، همدا لوبه په ځلونو تکراريدلي شي. د امريکا تر مشرتابه لاندې د افغانستان لپاره د سولي خبرې اتري نشي کولای افغانستان او سيمي ته ښه زيری ولري. تجربه هم، همدا ښيي چې د امپرياليزم او ښکيلاکګرو لخوا چا ته سوله او سوکالي ډالی کېږي نه، بلکې خپلواکي، آزادي او برابرۍ د جګړې او مبارزې په پايلې کې تر لاسه کيدلای شي.

# ناکامی برنامه‌های بازتوانی زنان در افغانستان



فریبا اکبریاری

**معمولا زنان فقط به عنوان گیرندگان خدمات و برنامه‌ها در نظر گرفته شده، بدون این که نقش محوری را در برنامه‌های خودشان خود آنها بازی کنند؛ در فتر که در بخش توانمند سازی، زنان کار می کنند، معمولا از ۵۰ درصد بالاتر کارمندان کلیدی متاسفانه مردانی با افکار زن سیز است. و خود زنان در فرایند تغییر و به خصوص در انتخاب های مهم زندگی و کنترل بر منابع مهمی که در زندگی آنها نقش دارد، سهم نبوده و نقش فعال نداشته اند.**

مدت چندین سال است که با دفاتر ملی و بین المللی بصورت رسمی و غیر رسمی درگیر فعالیت های توانمند سازی زنان بوده ام و این که چرا هنوز دستاورد های این همه دفاتر ملی و بین المللی برای بهبود وضعیت زنان دستاورد های خوب نداشته است. چه عواملی باعث شده است که پروژه های بزرگ و هزینه های هنگفت برای ارتقای ظرفیت و بهبود زندگی زنان افغانستان مؤثریت چندانی نداشته باشند و هنوز زنان افغانستان شاهد بهبود زندگی شان نباشند، دلایل زیاد دارد که از جمله دلایل عمده آن:

۱. کار های پروژه ای، کوتاه مدت و توام با فساد در ارگان های مربوطه.
۲. در راس قرار داشتن مردان زن ستیز و درک نادرست از وضعیت زنان.
۳. نبود تحقیقات بنیادی و ارزیابی دقیق از وضعیت زنان فرودست.
۴. نبود نظارت و ارزیابی لازم از اجرای برنامه‌ها به نسبت نامنی و بد امنی.
۵. کار های غیر بنیادی و نمایشی.

۱. کار های پروژه ای، کوتاه مدت و توام با فساد

گویا، تغییر در زندگی زنان افغانستان یکی از اهداف کلیدی ورود جامعه جهانی در افغانستان بوده است. آنها به این منظور پروژه های کلانی را برای زنان اختصاص دادند، و پول های زیاد را در این مورد به مصرف رساندند. یکی از بزرگترین پروژه ها در این مورد پروژه «پروموت» بود، که از سوی ایالات متحده آمریکا تمویل میشد. پروژه ی پروموت با بودجه تقریباً ۲۵۰ میلیون دالر به منظور توانمند سازی زنان افغانستان از سال ۲۰۱۵ آغاز شد. حکومت افغانستان نیز سمپوزیم های بزرگ بین المللی را برای توانمند سازی زنان در کابل، آمریکا و ناروی برگزار کرد، که هدف از تدویر این برنامه ها بررسی دست آوردها، مشکلات و چالش های فرا روی زنان افغانستان بود. رئیس جمهور نیز در نشست های بزرگ تعهد کرده که برای بهبود زندگی زنان افغانستان و سهم گیری آن ها در عرصه های مختلف تلاش می کند، او همچنان گفته است که زنان افغانستان حاضر نیستند که به عقب بروند و پهلو به پهلو با مردان افغانستان به پیش می روند و تقاضا دارند که سهم واضح و همه جانبه داشته باشند.

همه ساله به مناسبت های چون زور جهانی زن، کمپین منع خشونت و غیره، جشن ها و برنامه های نمایشی و مقطعی زیاد با پول های گزاف در هتل های معتبر با غذا های متنوع برگزار می گردد. در این محفل ها بر خلاف عنوان برنامه آخرین چوکی ها به زنان و کرسی های اول بیشتر برای مردان و مسوولان دولتی اختصاص داده می شود. سخنرانی ها با تاسف کم ترین ارتباط را با رهایی بنیادی زنان از ستم کشیدگی و اشکل ستم اجتماعی ندارد ولی با مبارک گفتن ها و توزیع چادرهای سبز و نارنجی پایان می یابد.

با این برنامه ها با تاسف هیچ گونه تغییری در وضعیت زنان معلم، کارگر، کارمندان پایین رتبه، پولیس، دستفروش، گدا و ... به چشم نمی خورد. این همه وضعیت، سوال ایجاد می کند که چرا این همه از حقوق زن حرف می زنیم و پول مصرف می کنیم مگر هیچ تغییری در وضعیت زنان نیامده است؟

تاکید بر توانمندسازی زنان، نه تنها به دلایل انسان دوستانه و عدالت و برابری جنسیتی مهم است، بلکه به اهداف توسعه ای و نقشی که زنان در بهبود و رشد اقتصادی جوامع مختلف انسانی دارد، باید صورت گیرد؛ و آنها نیز باید بعنوان بخشی از عاملان توسعه جامعه قلمداد شوند. در سال های اخیر، مشارکت زنان افغانستان و ایجاد فرصت های برابر آموزشی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی یکی از دغدغه های اصلی فعالین حقوق زنان بوده است، اما با وجود کمک های فراوان جامعه جهانی و نهادهای بین المللی حامی حقوق زنان، هنوز بهبود قابل ملاحظه در زندگی زنان افغانستان بوجود نیامده است و تنها عده ی کمی از زنان توانسته اند از مزایای برنامه های که برای بهبود زندگی شان ترتیب شده است، مستفید شوند.

در ارگان های مربوطه: یکی از دلایل عدم مؤثریت برنامه های زیر نام توانمندسازی زنان در کشور مدیریت ناکارآمد حکومت در تطبیق این پروژه ها است. پول های زیادی که برای ارتقای ظرفیت زنان افغانستان از سوی جامعه جهانی کمک می شود، یک تعداد آن حیف و میل در حکومت می شود که تعداد زیاد پروژه ها بدون تطبیق شدن بصورت خیالی گزارش داده می شوند. تعداد دیگرش با فیصدی های متفاوت بدون نظرداشت شفافیت و نتایج آن برای دوستان و خویشاوندان وزارت های مربوطه خرید و فروش می گردد و آخرین بقایای آن به دسترس انجوه های ملی میافتند که باز هم بخاطر بی کفایتی و عدم کنترل و مدیریت وزارت های مربوطه تعداد اندکی آنها تطبیق شده و تعداد آن بدون تطبیق گزارش خیالی داده شده و بسته می گردد.

از پروژه های تطبیق شده که اکثریت آنها به طور مقطعی چند ماهه و یک ساله می باشد، اثرات بنیادی نداشته و معمولا در شهر ها تمرکز دارد. برعلاوه ای اینکه در روستاها توجه نشده به برنامه های زیربنای برای توانمندسازی زنان افغانستان نیز اختصاص نیافته است.

گزارش های سیگار که نمونه بارز عدم کنترل حکومت و حیف و میل پول گزاف توسط کارمندان خارجی و داخلی می باشد. فساد موجود در حکومت باعث شده است که تعداد از ارگان های تمویل کننده نیز غرق فساد شده و پروژه های بنام زنان را بدون نتیجه و دستاورد معمولا با چند عکس و یک گزارش خاتمه داده و بسته نمایند. بدین اساس است که کمک های جهانی برای توانمندسازی زنان افغانستان برای بهبود زندگی، ایجاد زمینه آموزش، ایجاد

ادامه در صفحه ۷





بین المللی زیاد مستفید نشده اند؛ زنان نخبه نیز نتوانسته تا یک جمع زنان را یاری کند بلکه شکاف بین زنان نخبه و عادی سبب شده که کار درستی در این زمینه صورت نگیرد، و تغییر مثبتی در وضعیت زنان به وجود نیاید. در تمام پروژه‌های که توسط خارجی‌ها و خصوصاً ایالات متحده تطبیق می‌گردد، انعکاس آن در رسانه‌ها بیشتر است تا نتایج و موثریت آن.

در نتیجه تا حال کارهای که صورت گرفته بیشتر در رابطه با پرورش دادن روحیه تقابل زنان در برابر مردان بوده، تا برای رهایی بنیادی زنان از اشکال ستم اجتماعی؛ در حالی که در سال‌های اخیر تغییرات زیادی در وضعیت خانواده‌ها، با وضع قانون ازدواج، قانون خانواده، قانون منع خشونت علیه زنان، قانون منع آزار و اذیت و امثال آن آمده است؛ اما تا هنوز یک حالت ثابت و غیرشکننده را به خود نگرفته است. کار مؤسسات و پروژه‌های آگاهی دهی، از طرف نهادها به صورت درست ترسیم نشده است.

نمونه‌های ناکامی برنامه‌های زیاد با بودجه‌های بزرگ برای باز توانی زنان در افغانستان زیاد است که نمونه بارز آن گزارش بازرسی ویژه آمریکا در زمینه بازرسی افغانستان یا سیگاری باشد، که در گزارشش می‌گوید، «پروژه پرموت اداره انکشاف بین المللی آمریکا یا (USAID) در افغانستان ناکام بوده و پول مالی‌دهنده‌گان آمریکایی در این پروژه بیجا مصرف شده است. این پروژه موفق نبوده و عامل بزرگ آن نبود نظارت درست از این پروژه است.» به گفته سیگار، ۲۵۰ میلیون دالر این پروگرام چند ساله گم شده است.

برنامه بدون توجه به تفاوت‌های فرهنگی، ساختارها و هنجارهای اجتماعی جامعه افغانستان طرح و دیزان می‌شود. معمولاً برنامه‌ها یا بیرون از کشور یا هم در مرکز کشور طرح و دیزاین شده که در مناطق دور دست و ولایات دستاورد ندارد.

۴. نبود نظارت و ارزیابی لازم از اجرای برنامه‌ها به نسبت ناامنی و بد امنی:

نبود اراده لازم در حکومت برای تغییر وضعیت زنان از دلایل دیگر در ناکامی برنامه‌ها است. بیشتر برنامه‌ها به دلیل عدم نظارت لازم و نبود امنیت، عمدتاً در پایتخت و مراکز چند شهر مهم متمرکز بوده و زنان نیازمند در روستاها و ولایات دور دست را نمی‌توان تحت پوشش قرارداد. وضعیت زنان در شهرها، بیانگر وضعیت زنان در اطراف و روستاها نیست.

تعداد از پروژه‌های بزرگ که از طرف خود ارگان‌های تمویل کننده چون، کمک‌های مردم ایالات متحده آمریکا، دفاتر سازمان ملل در افغانستان تطبیق می‌گردد، بیشترین پول آن مصارف خود کارمندان خارجی شده و دوباره به کشورهای خودشان باز می‌گردد. مصارف کارمندان خارجی خیلی بالا است. از پول‌های بزرگی که در افغانستان می‌آید، بخش بزرگ آن دوباره برای خودشان به مصرف میرسد.

۵. کارهای غیر بنیادی و نمایشی:  
تعامل دولت با جامعه جهانی در توانمندسازی زنان همواره به صورت سمبولیک بوده و فقط برای جلب کمک‌های بین المللی در این زمینه صورت گرفته است. این کمک‌ها بیشتر زمینه رشد را برای طبقه خاصی از زنان فرادست فراهم کرده است و زنان عادی از همکاری‌های

زمینه اشتغال و رشد اقتصادی زنان افغانستان به مصرف نرسد و تاثیر گسترده و فراگیر بر زندگی زنان نداشته باشد.

۲. در راس قرار داشتن مردان زن ستیز و درک نادرست از وضعیت زنان:

معمولاً زنان فقط به عنوان گیرندگان خدمات و برنامه‌ها در نظر گرفته شده، بدون این که نقش محوری را در برنامه‌های خودشان خود آنها بازی کنند؛ در فاطر که در بخش توانمند سازی، زنان کار می‌کنند، معمولاً از ۵۰ فیصد بالا تر کارمندان کلیدی متاسفانه مردانی با افکار زن سیز است. و خود زنان در فرایند تغییر و به خصوص در انتخاب‌های مهم زندگی و کنترل بر منابع مهمی که در زندگی آنها نقش دارد، سهمیه نبوده و نقش فعال نداشته اند.

آنها باید خود عامل تغییر و توانمندسازی باشند، نه تنها دریافت کنندگان خنثا و غیر فعال، بلکه محور گفتمان و نقش محوری به زنان و خواست‌های آنها داده شود. ریشه‌های مشکلات آنها بررسی گردد. در توانمندسازی زنان باید از نیازها، خواست‌ها و قابلیت‌های خویش آگاه شده و به هدف رسیدن به آنها سعی کرده و خودشان را ظرفیت سازی کنند. حکومت و ارگان‌های مدافع حقوق زنان و آنانکه در بخش توانمند سازی زنان کار می‌کنند باید روی، شناسایی عوامل تاثیر گزار بر توانمندسازی زنان، شیوه‌های توانمندسازی زنان تمرکز جدی کنند.

۳. نبود تحقیقات بنیادی و ارزیابی دقیق از وضعیت زنان فرودست:  
موضوع تحقیق و ارزیابی از وضعیت زنان هنوز در افغانستان جا نیفتاده است که یکی از مهم‌ترین دلایل عدم موفقیت پروژه‌های باز توانی زنان طرح و دیزاین غیر واقعی برنامه‌ها است که معمولاً

## کلامه از صفحه ۲

# آزادی بیان و محدودیت‌های آن در نظام سرمایه‌داری

به اساس تحقیقی که صورت گرفت مرا به این نتیجه رساند که حق آزادی بیان، محصول یک دوره از تاریخ که تاریخ نویسان و جامعه شناسان آنرا دوره مدرن و مبتنی نظامی اند که به نام دموکراسی لیبرال موسوم است، می‌باشد. ما نمی‌توانیم در باره آزادی بیان در نظام‌های قرون وسطای یا شاهی مطلقه و نظام‌های تئوکراسی و مذهبی، صحبت کنیم.

اکنون مساله‌ی اساسی این است چگونه می‌توان به آرمان حق آزادی بیان به صورت واقعی تحقق بخشید؟ برا پاسخ به آن، چند نکته اساسی را باید تشخیص نمود که مانع اصلی در تحقق آرمان‌های دموکراتیک اند. یکی از عامل عمده که نمی‌گذارد جامعه واقعا دموکراتیک شود، نابرابری‌های اقتصادی است که باعث می‌شود یک تعداد از آدم‌ها یا طبقات بالایی قدرت و بیان موثر در جامعه داشته باشند.

پس به این نتیجه می‌رسیم دولت‌های مدرن یا جمهوری دست آورد تاریخی بشر برای آزادی‌های سیاسی به شمار می‌روند و با نظام‌های قرون وسطای که در آن آزادی بیان موضوعیت ندارد هیچگاه قابل مقایسه نیستند. در نظام‌های گذشته‌ی سنتی و شاهی نه تنها سانسور حاکم است؛ بلکه حذف دگر اندیشان و مخالفان سیاسی یک امر جدا ناپذیر هویت دولت‌های سنتی گذشته است. در نظام‌های مدرن آزادی بیان به حیث حق اساسی بشر شناخته شده است، ولی برای تحقق آن هنوز راه درازی در پیشرو است. چون مالکیت خصوصی بر ابزار تولید همه آزادی‌های سیاسی را زیر سایه انداخته است و امکان بیان موثر در موجودیت طبقات و فاصله فقر و سرمایه، برای توده‌ها ممکن نیست. اما این به مفهوم نیست که توده‌ها دست به زنج‌بنشینند و منتظر مهدی موعود برای تحقق آرمان عدالت باشند؛ بلکه با استفاده از حقوق دموکراتیک و با مداخله در سیاست به گفته کارل مارکس: «آنچه را فقط در ظاهر دموکراتیک است در باطن نیز دموکراتیک سازیم.» و بالاخره راه حل حرکت به سوی پیش، یعنی به سوی ایجاد جامعه است که در آن انسان توانایی مدیریت جامعه به نفع همه انسانها صرف نظر از قوم، مذهب، رنگ و نژاد را داشته باشد؛ و با تامین برابری اقتصادی و اجتماعی به حقوق صوری و نمادین بورژوازی نقطه‌ای پایان بگذارد.

از شرکت در زندگی اجتماعی و سیاسی بر کنارند. به اساس استدلال‌های فوق محدودیت‌های که در برابر آزادی بیان که در ماده ۱۹ اعلامیه حقوق بشر از آن به حیث حقوق اساسی بشر یاد شده است، اگرچه نظام‌های دموکراتیک نسبت به نظام‌های توتالیتر و سنتی، ظرف مناسب برای آزادی بیان و کارکرد رسانه‌های آزاد به شمار می‌روند؛ ولی مشکلات ساختاری سلسله مراتبی دولت‌های کنونی وعدم توجه به برابری اقتصادی باعث گشته تا آزادی بیان بدون قید و شرط و به صورت موثر یعنی به نفع همه شهر وندان قرار نگیرد. و درین رابطه دکتر هربرت ج گزنویسنده، محقق و استاد دانشگاه در آمریکا چنین نظر و پیشنهادی دارد: «به نظر می‌رسد دموکراسی نیازمند اقتصادی است با کار کرد درست، جامعه نسبتاً برابری طلب، طبقه کارگر و طبقه متوسط ایمن، و پیش شرط‌های مختلف دیگر به اضافه‌آنهاست که در قانون اساسی آمریکا آمده است.» (دکتر، هربرت ج. گنز، دموکراسی و خبر، ص ۱۲۱)

یقیناً حق آزادی بیان و مطبوعات آزاد با وجود این همه محدودیت‌ها و چالش‌ها تاثیر دموکراتیک و آگاهی‌دهنده به مردم دارند؛ اما هنوز مسایل مهمی است که در کارکرد رسانه‌ها و آزادی بیان تاثیر داشته است و یکی از مهم‌ترین علت‌ها که بالای کارکرد رسانه‌ها سایه می‌افکند جدا دانستن سیاست و اقتصاد است. یعنی نظام دموکراتیک بیشتر به حقوق سیاسی برابر تاکید دارد، تا رفاه و برابری اقتصادی. و ازین خاطر تاز مانیکه اقتصاد امری جدا از سیاست تلقی شود، آزادی بیان در جامعه بیشتر شکل آرمانی خواهد داشت تا عملی و موثر.

نتیجه:  
حق آزادی بیان اگرچه در قوانین اساسی کشورها و در ماده ۱۹ اعلامیه جهانی حقوق بشر به حیث یک حق اساسی انسان‌ها مسجل است؛ ولی در جهان پر از تضادها و تناقضات نمی‌توان به این حق مثل ده‌ها حقوق صوری دیگر نظام‌های امروزی به صورت کامل تحقق بخشید. به اساس نظریه‌های معتبر نقش‌ها و معنا‌های که در جامعه وجود دارند، نسبی و محدود به زمان و مکان اند. یعنی تاریخی متناسب با تقاضای عصر بوده در روند تغییر و تکامل اند. یعنی ایستا و ثابت نبوده و بامروز زمان بر مشکلات و محدودیت‌ها فایق می‌آیند.

در رابطه به حق آزادی بیان و آزادی مطبوعات نیز باید برخورد تاریخی و تحلیل تاریخی نمود، تا درک درستی از این پدیده و ظرف آن یعنی نظام‌های حقوقی داشته باشیم.

خواست‌ها و منافع صاحبان قدرت قرار می‌گیرد و یا کنترل می‌شود. یعنی در حقیقت، دموکراسی سبب انتقال تدریجی حاکمیت اکثریت به حاکمیت کارگزاران می‌شود. افکار عمومی از طریق تبلیغات و دامن زدن به هیجان‌ها و دور ماندن از استدلال انتقاد، به تصمیم‌گیری‌های احساساتی و گاه‌گله‌وار و برخورد فارغ از تفکر کشیده می‌شود.» (محمد مختاری، تمرین مدارا، چاپ دوم ۱۳۷۷)

وی می‌افزاید: «در آمریکا می‌توان طرحی را هر اندازه هم سود مند باشد با «غیر آمریکایی» جلوه دادن در افکار عمومی مردود شمرد. و این در جایی است که به قولی، هر آمریکایی حق دارد همین امروز برای رقابت با روزنامه‌های «نیور یارک تایمز» یا «شیکاگو تریبون» به تاسیس روزنامه بپردازد. اما این تساوی حقوق در واقع یک شوخی بیش نیست. قدرت سی. ان. ان هم در سانسور خبری و هم در ساختن افکار عمومی در جنگ خلیج فارس و عراق بر هیچ کس پوشیده نمانده است.»

فلسفه سیاسی و فکری که به نظام سرمایه‌داری و دموکراسی نقد ریشه‌ای دارد، مارکسیسم است که دموکراسی را در موجودیت طبقات یعنی در موجودیت مالکیت خصوصی بر ابزار تولید و استثمار طبقات نادر متناقض و غیر عملی می‌داند. به نظر مارکسیست‌ها آزادی‌ها و حقوق دموکراتیک صوری است و جنبه عملی ندارند. آنها استدلال می‌کنند که آزادی‌های دموکراتیک برای اکثریت نفوس جامعه که در طبقات پایین قرار دارند و از مالکیت خصوصی یعنی کارخانه، زمین و پول محروم هستند نمی‌توانند از آزادی‌ها و حقوق دموکراتیک مساویانه برخوردار باشند. مثلاً لنین، یکی از رهبران و تیوریسن بر جسته‌ای مارکسیست در کتابش «دولت و انقلاب» در باره دموکراسی چنین اظهار نظر می‌نماید: «در جامعه سرمایه‌داری، مشروط بر اینکه به مساعدترین وجهی تکامل یابد، دموکراتیسم کم و بیش کامل در جمهوری دموکراتیک وجود دارد. ولی این دموکراتیسم در تنگنای استثمار سرمایه‌داری فشرده شده و لذا در ماهیت امر، همواره دموکراتیسم برای اقلیت یعنی برای طبقات دارا و فقط برای توانگران است.» وی می‌افزاید: «آزادی جامعه سرمایه‌داری همیشه تقریباً همان است که در جمهوری‌های باستانی یونان بود، یعنی آزادی برای برده‌داران. بردگان مزدور امروزی، به حکم شرایط استثمار سرمایه‌داری، از شدت احتیاج و فقر چنان در فشارند که نه حال پرداختن به دموکراسی را دارند و نه حال پرداختن به سیاست را و هتنگامی که حوادث جریان عادی و آرام دارد، اکثریت اهالی

است. در قوانین اساسی دولت‌های جمهوری، از لحاظ سیاسی همه شهروندان یک جامعه صرف نظر از وابستگی سازمانی و موقعیت اقتصادی یعنی سهم‌شان از نعمات مادی، آنان را آزاد و برابر در مقابل قانون قلمداد می‌کند. اما این برابری در عمل متناقض است. هر آنکه در جامعه از لحاظ اقتصادی برتری دارد نقش بارز و فعال در سیاست را نیز دارا است. سرمایه‌داران سیاست‌مداران را در خدمت سودآوری شرکت‌ها و سازمان‌های اقتصادی قرار داده و با استفاده از قدرت اقتصادی و با لابیگری‌ها در سیاست‌مداران نفوذ می‌کنند و بخاطر سود و منفعت اقتصادی نه تنها به سیاست‌مداران تاثیر دارند؛ بلکه خبرنگاران و میدیا را نیز زیر تاثیر خود قرار می‌دهند، و افکار عامه را به نفع‌شان مدیریت می‌کنند.

هربرت ج. گنز در کتاب دموکراسی و خبر می‌نویسد: روزنامه‌نگاران حرفه‌یی به کار گرفته شده هستند که عمدتاً برای رسانه‌های خبری تجاری کار می‌کنند که می‌کوشند چیزی را عرضه کنند که مخاطبان آنرا می‌پذیرند؛ و تبلیغات چیها برای آن پول می‌پردازند. بیشتر مخاطبان دوست دارند در جریان خبرها باشند تا اینکه شهروندان باشند که به لحاظ سیاسی درگیرند. این‌ها و سایر واقعیت‌های روزنامه‌نگاری روزمره پیگیری آرمان‌های این حرفه را پیچیده تر می‌کنند. هربرت ج. گنز، دموکراسی و خبر، ص ۶۱.

وی می‌افزاید: «مؤسسات خبری که همچنان تحت کنترل مؤسسات خبری قرار داشته باشند که در پی سود بالاتر از همیشه هستند، روزنامه‌نگاران چندان راه‌گریزی نخواهند داشت. آنها باید تطبیق روزنامه‌نگاری برای ایجاد سود خواسته شده را بیابند یا نحوه عرضه کردن خبر از راه‌های دیگر را بشناسند.» این به این معنا است که در وابستگی رسانه‌ها به اعلانات تجاری باعث می‌شود که خبرنگاران آزادی لازمی را نداشته باشند. یا مجبور راه دیگری برای تداوم خبرنگاری را بجویند که عملاً در نبود منابع مالی کار مشکل است. به این خاطر خبرنگاران راهی دیگری جز کنار آمدن با پالیسی‌های رسانه‌های خبری ندارند. طبعاً این بیطرفی و آزاد بودن رسانه‌ها را زیر سوال می‌برد.

محمد مختاری محقق، منتقد اجتماعی و عضو کانون نویسندگان ایران در مقاله‌ای تحت عنوان «فرهنگ حذف و سیاست سانسور» چنین می‌نگارد: «در دموکراسی غربی، افکار عمومی با مکانیسم‌های غیر مستقیم تبلیغی، ارتباطی و یاهدایت‌های سودجویانه و اقتدار طلبانه در جهت



## کودکان و زنان قربانیان جنگ و جامعه طبقاتی



دکتر داوود عارفی

و زنان نان آور خانواده را در رابطه به خطر گرسنگی بیشتر از پیش وخیم ساخته است، به طوریکه دو میلیون کودک به دلیل گرسنگی معروض به خطر تلف شدن هستند. (۳)

اعتیاد به مواد مخدر، خشونت جنسی، لت و کوب و ازدواج های اجباری زیر سنین ده ساله دردناک ترین واقعیت های زندگی زنان و کودکان افغانستان را تشکیل میدهد.

به همین سان شمار کودکان معتاد به مواد مخده به سیصد هزارتن میرسد، سی تا چهل فیصد دختر بچه های زیر سن ۱۶ محکوم به ازدواج های اجباری گردیده اند. در حال حاضر در کنار صد ها نوع درد و مرض که دامن گیر کودکان است پنجاه هزارتن به مشکل قلبی دچار اند.

افزون بران شماری زیادی از کودکان از خانه های شان به اثر جنگ و خشونت های دوامدار میان دولت و مخالفین آواره شده و تعدادی هم به خارج از کشور از راه های غیر قانونی انتقال داده شده اند، همچنان ازدیاد شمار کودکان آواره خیابانی، که زیر پوشش حمایت و امداد هیچ نهاد ملی و یا بین المللی قرار ندارند در سرتاسر کشور رو به افزایش است.

در حالی که زن بمثابه پرورش دهنده و ادامه دهنده نسل انسان و کودکان آینده سازان جامعه و دنبال کننده گان تمام میراث ها و ارزش های مادی و معنوی در طول تاریخ بشر میباشند، مبارزه به خاطر آزادی آنان و تامین زندگی در خور جایگاه اجتماعی شان از وظایف خطیر تمام رهروان راه عدالت اجتماعی بوده و رهایی زنان و کودکان از زنجیر بردگی کار مزدی و مصائب ناشی از مناسبات غیر عادلانه و غیر انسانی نظام حاکم اقتصادی و اجتماعی یعنی سرمایه داری بسته به مبارزه دوامدار، پیگیری و یکپارچه طبقه کارگران و تمام زحمتکشانشان است.

(۱) سرمایه مجلد یکم ص ۲۶۵

(۲) Dijksterhuis / Parool ۱۶-۱-۲۰۲۰

(۳) اطلاعات روز کرونا و افزایش کودکان کار ۵ سرطان ۱۳۹۹

های بزرگ آفت کش سمی کار می کنند. همینطور در بخش موسسات صنعتی و خدماتی به صد ها هزار کودک زیر سن ۱۳ مجبوراند کار کنند. شرایط کار کودکان سیاه پوستان و کودکان مهاجر و پناهنده بسیار نا مساعد توصیف شده و شرایط و نوعیت کار تاثیرات ناگواری بر سلامتی جسمی و روحی آنان وارد کرده است. (۲)

در کشور های اروپای غربی کودکان کار وضعیت مشابه با امریکادارد؛ از هر ۸ کودک در هند یک کودک و در افریقا از هر چهار کودک یک کودک تحت شرایط ناگوار مشغول کار اند.

واضح است که امار کودکان مجبور به کار زیر سن ده ساله در کشور های پیرامونی بیشتر از ارقام کشور های بزرگ سرمایه داری است، علاوه بر شرایط نامساعدکار، کودکان مورد آزار و اذیت جسمی و جنسی نیز قرار می گیرند.

تداوم جنگ های نیابتی و فرسایشی امپریالیستی در افغانستان افزون به تلفات عظیم انسانی و تخریب زیر ساخت های کشور و ترویج فرهنگ جنگ و انحطاط فرهنگی زندگی کودکان و زنان را به فلاکتبارترین وضعیت در آورده است.

کودکان و زنان افغانستان افزون بر محرومیت ها، خشونت، فقر و آزار جنسی ناشی از حاکمیت نظام بردگی مزدی، قربانی جنگ و تبعات آن در چهل سال اخیر اند. آنان با از دست دادن نان آوران خانواده های شان در رویداد های بیشمار تروریستی انفجار و انتحار مجبور به انجام شاقه ترین کار ها شده اند.

مطابق آمار ها در افغانستان بیش از دو میلیون کودک زیر سن ۵ تا ۱۴ سال مجبور به انجام کار های طاقت فرسا در داش های خشت و دستگاه های صنعتی و کار های خیابانی شده اند. روزنامه هشت صبح بر اساس گزارش کمیسیون حقوق بشرنوشته است که ۹۰ درصد کودکان افغان بیش از ۳۵ ساعت در هفته کار میکنند درحالیکه این تعداد ساعات کار برای بزرگان قبول شده است.

در شرایطی که ۶۰ فیصد شهروندان کشور زیر خط فقر قرار دارند شیوع ویروس کرونا وضعیت کودکان

سنگ مانند افول کرده است". (۱)  
 گزارش با اشاره به صنعت گوگرد سازی می افزاید که بینوا ترین بخش طبقه کارگر، بیوه زنان نیمه گرسنه به دلیل ناسالم بودن و نا مطبوع بودن کار شان حاضر اند کودکان زنده پوش و نا آموخته ی زیر سن ۱۳ سال خود را تحویل مالکان کارگاه دهند.

موارد فوق تصویر دردناک زندگی طبقه کارگر، زنان و کودکان را نه تنها در انگلستان بلکه در تمام کشور های دارای نظام سرمایه داری از امریکای شمالی تا روسیه و المان و فرانسه انعکاس میدهد.

تاریخ بیاد دارد که طبقه کارگر به خصوص زنان و کودکان قربانیان اصلی دو جنگ جهانی امپریالیستی میان دولت های سرمایه داری بودند.

مبارزات طولانی طبقه کارگر در سطح جهانی بر علیه مظالم نظام سرمایه داری دولت ها را مجبور ساخت ساعات طولانی کار را کاهش و تا حدود هشت ساعت در روز برساند. جنبش های نیرومند کارگری، بمیان آمدن سیستم جهانی سوسیالیسم دولتی عوامل نیرومندی بودند تا دولت های سرمایه داری اروپای غربی پاره ی امتیازاتی را به طبقه کارگر، زنان و کودکان در عرصه های بهداشت، آموزش و فعالیت های اجتماعی و مدنی قایل شوند، اما پیوست با بروز بحران های میان دوره یی و درون ساختاری نظام سرمایه داری و تغییرات در ارایش سیاسی و نظامی جهان ناشی از فرو پاشی سیستم سوسیالیسم دولتی فشار ها بر طبقه فرو دست افزایش یافت و در همین سده بیست و یک کودکان مجبور به کار با مزد نهایت پایین اند.

اگرچه کار کودکان زیر ۱۵ سال در سال ۱۸۷۰ ممنوع اعلام شد اما در حال حاضر مطابق گزارش ها و آمار سازمان های جهانی حمایت از کودکان ۲۴۵ میلیون کودک بین سنین ۵ و ۱۷ سال هنوز کار می کنند، از آزادی های طبیعی ایام کودکی محروم اند.

در بزرگترین کشور سرمایه داری جهان (ایالات متحده امریکا) بیش از یک میلیون کودک زیر سن ۱۳ در شرایط نا مساعد مجبور به کار اند از آن جمله تنها هشت صد هزار کودک امریکایی در گرمای شدید با ماشین

محرومیت های مادی و معنوی، انواع مظالم و سلب آزادی های اجتماعی انسان از همان دوره تاریخی آغاز گردید که جامعه به طبقات فرا دست و فرو دست تقسیم شد و بر مبنای آن یک اقلیت با تملک ثروت و وسایل تولید اکثریت جامعه را تحت استثمار، انقیاد و ستم قرار دادند.

سیطره نظام سرمایه داری بر جهان انقطاب اجتماعی و شکاف طبقاتی را در جهان ژرفنای بیشتر داد به گونه که در عصر حاضر هیچ نقطه جغرافیای سیاسی جهان ازین انقطاب مستثنی نبوده و در واقعیت تمام جوامع امروزی متشکل از همین دو طبقه است و تفاوت سطح زندگی میان آنان باز تاب عمق شکاف طبقاتی در جهان را نشان میدهد. فقر، ستم اجتماعی، خشونت و محرومیت های بیشمار دامن گیر فرو دستان و زندگی پر تجمل، مرفه و دارای امتیازات نامحدود در اختیار فرا دستان قرار دارد. در میان طبقات محروم و تحت ستم طبقاتی، آسیب پذیر ترین قشر را زنان و کودکان تشکیل میدهند. آسیب پذیری و تحت ستم قرار گرفتن شان نه تنها به مناسبات حاکم اقتصادی و اجتماعی مرتبط است بلکه فرهنگ مردسالاری که خود نیز زاینده نظام طبقاتی است زنجیر های اسارت و محرومیت را بر تن ظریف آنان بسته است.

اینکه نیمه ی از جمعیت جهان یعنی زنان چگونه در انقیاد بی رحمانه مناسبات طبقاتی در آورده شدند در سر مقاله نشریه وزین اعتراض ماه مارچ سال روان بدرستی چنین مورد تحلیل قرار گرفته است:

"ستم کشیدگی زن و به عبارت دقیق تر انسان در برهه ی از زندگی اجتماعی از سر مناسبات طبقاتی در پروسه خلع مالکیت شکل می‌گیرد؛ و زن نه تنها که خلع مالکیت می‌شود، بل خود به عنوان متاع در مالکیت خصوصی دیگری در می‌آید؛ در نظام های طبقاتی بالاخص نظام بردگی مزدی خلع مالکیت و مالکیت خصوصی یک پروسه ی جدایی ناپذیر و در هم تنیده است؛ به مجردی که جمعی خلع مالکیت می‌شود، تن چند دیگری صاحب مالکیت خصوصی می‌گردد. درست همین جاست، که سلطه ی مرد حاکمیت پیدا می‌کند و زن در تهی شدن از مالکیت به موجود درجه دوم، شی بودگی و به مالکیت خصوصی مرد تبدیل می‌شود. از این بُعد است که زنان اکثراً از مشاغل اجتماعی کنده شده و بیشتر به کارهایی سوق داده می‌شوند که تنها ارزش مصرفی دارند."

محرومیت ها و استثمار فرو دستان به ویژه کودکان و زنان در درازای تاریخ با حاکم شدن نظام سرمایه داری در سده هفدهم میلادی شدت بیشتر یافت که مهمترین عامل این وضعیت به ولع و سیری ناپذیری بودن صاحبان وسایل تولید کارگاه ها و فابریکات برای حصول سود و ارزش اضافی مرتبط می باشد.

کارل مارکس گزارش مفصل هیات بازرس (۱۸۶۰) پیرامون چگونگی استخدام کودکان و زنان و پیامد های دردناک ساعات شبانروزی کار بر وضعیت جسمانی و روحی آنان در برخی از شعبات صنایع انگلستان را در اثر معروفش سرمایه درج کرده که بسیار تکان دهنده است. در گزارش آمده است که "بخشی از مردم دچار چنان فقر غذایی هستند که کودکان نه یا ده ساله را از تخت خواب های فلاکتبار شان در ساعت دو، سه و چهار بامداد بیرون کشیده و مجبور می شوند برای مزدی بخور ونمیر تا ساعت ده، یازده و دوازده شب کار کنند. اندام های شان فرسوده است، قامت شان خمیده و چهره شان به سفیدی میزند، خصایل انسانی آنها در بی تفاوتی

